

تورستين وبلن

# نظريه طبقة تن آسا

با مقدمه‌ای از سی. رایت میلز

ترجمه  
فرهنگ ارشاد



نشرنی

ویلن، تورستین، ۱۸۵۷ - ۱۹۲۹ م. Veblen, Thorstein  
نظریه طبقه تن آسا/ تورستین ویلن؛ با مقدمه‌ای از سی. وایت  
میلز؛ ترجمه فرهنگ ارشاد. - تهران: نشر نی، ۱۳۸۳.  
ص. ۳۹۹

ISBN 964-312-724-9

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.  
عنوان اصلی: **The theory of the leisure class.**

واژه‌نامه.

نماینه.

چاپ دوم: ۱۳۸۶. چاپ قبلی با عنوان نظریه طبقه مرفه.

۱. ۱. سروتیمندان. الف. ارشاد، فرهنگ، ۱۳۲۰ -

مترجم. ب. عنوان.

۳۰۶/۲۸۱۲

HB ۸۲۱ / و ۲ ن ۶

۱۳۸۳

م ۸۲.۳۶۱۸۲

کتابخانه ملی ایران



نشر نی

تهران، خیابان کریم‌خان، نبش میرزای شیرازی، شماره ۱۶۵، کد پستی ۱۵۹۷۹۸۵۷۴۱

تلفن: ۲ و ۸۸۹۱۳۷۰۱، صندوق پستی ۵۵۶ - ۱۳۱۴۵

[www.nashreney.com](http://www.nashreney.com)

دفتر فروش: خیابان دکتر فاطمی، خیابان وهی معیری، شماره ۵۸

تلفن: ۹ و ۸۸۰۰۴۶۵۸، فکس: ۸۸۰۰۸۲۱۱

کتابفروشی: خیابان کریم‌خان، نبش میرزای شیرازی، شماره ۱۶۹

تلفن ۸۸۹۰۱۵۶۱

Thorstein Veblen

تورستین ویلن

**The Theory of the Leisure Class**

نظریه طبقه تن آسا

London, Unwin Books, 1970

ترجمه دکتر فرهنگ ارشاد

• چاپ دوم ۱۳۸۶ تهران • تعداد ۱۶۵۰ نسخه • لیتوگرافی غزال • چاپ غزال

ISBN 964-312-724-9

شابک ۹۶۴-۳۱۲-۷۲۴-۹

Printed in Iran

همه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است

## فهرست مطالب

۷	پیش‌گفتار مترجم بر چاپ دوم
۹	پیش‌گفتار مترجم بر چاپ اول
۱۰	۱. مختصری درباره زندگی ویلن (۱۸۵۷-۱۹۲۹)
۱۱	۲. شیوه تفکر ویلن
۲۰	۳. تأثیر ویلن بر شیوه‌های فکری دیگران
۲۳	۴. چند اشاره درباره کتاب حاضر و ترجمه آن
۲۹	مقدمه
۵۱	۱. مقدمه
۶۹	۲. چشم و همچشمی مالی
۸۱	۳. تظاهر به تن‌آسایی
۱۰۹	۴. مصرف تظاهری
۱۳۷	۵. معیارهای مالی در زندگی
۱۴۹	۶. معیارهای مالی ذوق و سلیقه
۱۹۱	۷. لباس به‌عنوان نمودی از فرهنگ توانگری
۲۰۹	۸. از کار تولیدی کناره‌گرفتن و محافظه‌کاری
۲۲۹	۹. حفظ صفات دیرینه

۲۵۷	.....	۱۰. بقایای زورمندی [دنیای بربریت] در امروز
۲۸۱	.....	۱۱. باور داشتن به بخت و اقبال
۲۹۵	.....	۱۲. رعایت امور دینی
۳۲۷	.....	۱۳. بقای علایق غیررشد انگیز
۳۵۱	.....	۱۴. آموزش عالی به عنوان نمودی از فرهنگ پولمداری
۳۸۵	.....	واژه نامه
۳۹۳	.....	نمایه

www.ketab.ir

## پیش‌گفتار مترجم بر چاپ دوم

اندیشه و آثار وبلن از خصیصهٔ میان‌رشته‌ای برخوردار است و این ویژگی در کتاب نظریهٔ طبقهٔ تن‌آسا به‌روشنی دیده می‌شود. به همین دلیل، مطالعهٔ این کتاب به دانشجویان رشته‌های اقتصاد، جامعه‌شناسی، فلسفهٔ تاریخ، ادبیات، و انسان‌شناسی پیشنهاد شده است. تا جایی که مترجم می‌داند، این کتاب به مهم‌ترین زبان‌های اروپایی، به غیر از انگلیسی، نیز ترجمه شده است. اما با این‌که وبلن دیدگاهی نقادانه دارد و نیز از نظریه‌پردازان بنیانگذار است، آنچنان‌که درخور اوست در فضای دانشگاهی ما شناخته نشده است. با این همه، چاپ اول این کتاب از سوی دانش‌پژوهان ایرانی به‌خوبی مورد استقبال قرار گرفته و در مدتی معقول به چاپ دوم رسیده است. از زمانی که چاپ اول کتاب منتشر شد، این اثر در بعضی نشریات کشور معرفی و مورد بحث قرار گرفت و از شیوهٔ بیان وبلن، و به دور از خودستایی، از ترجمهٔ آن اظهار رضایت شده است. گو آنکه بیان وبلن، برخلاف ظاهر آن، بسیار پیچیده و طنزآمیز و تودرتوست، و مترجم از آغاز کار نگران ارائهٔ ترجمه‌ای قابل قبول از این اثر کلاسیک بوده است. اینک که چاپ دوم کتاب در دسترس خوانندگان فارسی‌زبان قرار گرفته است، ذکر این نکته را لازم می‌دانم که گرچه چاپ اول کتاب حاضر، به دلایلی با عنوان نظریهٔ طبقهٔ مرفه منتشر شد، اکنون با کمی تغییر با عنوان نظریهٔ طبقهٔ تن‌آسا به شما عرضه می‌شود، زیرا به‌نظر می‌رسد عبارت «طبقهٔ تن‌آسا»

با عنوان کتاب به زبان اصلی و نیز با محتوای آن مناسبت بیشتری دارد. بنابراین، در سراسر کتاب و مطابق با متن اصلی، واژه «مرفه» به کلی به «تن‌آسا» تبدیل شده، مگر در مواردی که نویسنده از واژه‌هایی عمومی‌تر استفاده کرده است. همچنین تلاش شده است تا برخی اشتباهات تایپی و نگارشی، هرچند اندک، اصلاح شوند.

فرهنگ ارشاد

## پیش‌گفتار مترجم بر چاپ اول

سال‌ها پیش که ترجمه این کتاب را آغاز کردیم، در متون فارسی گاه‌گاه و به‌ندرت بخشی از شخصیت و شیوه فکری و بلن به میان می‌آمد؛ برای نمونه و در حد اطلاع محدود مترجم، در کتاب جامعه‌شناسی متمول (گالبرایت، ترجمه شجره، ۱۳۴۰) به معرفی و بلن پرداخته شده، و در کتاب جامعه‌شناسی هنر تألیف زنده‌یاد استاد آریان‌پور، به گوشه‌ای از دیدگاه و بلن اشاره شده و از نامبرده به‌عنوان «جامعه‌شناس ژرف‌بین امریکایی» یاد شده است (۱: ص ۱۰۹)<sup>۱</sup>. همچنین مجله نگین سال ۱۳۵۴ در مقاله‌ای با ترجمه آقای دکتر ابوالفضل قاضی (بدون ذکر نام نویسنده) به معرفی این متفکر نقاد همت گماشت. درحالی‌که اکنون در جای‌جای کتب و مقالات نظری جامعه‌شناسی و اقتصادی می‌توان به مطالبی درباره شخصیت، آثار و شیوه فکری و بلن دست یافت. چنان‌که همان مقاله مجله نگین، اکنون به‌طور کامل در مجموعه‌ای به‌عنوان بزرگان اقتصاد (هایلبرونر، ترجمه آقای دکتر احمد شهسا، ۱۳۷۰) انتشار یافته است. مترجم کتاب حاضر در همان دهه ۶۰ که کتاب را ترجمه می‌کرد، شرحی بر آثار و افکار و بلن برای پیش‌گفتار متن فارسی تدوین کرد. هرچند مقدمه رسای

---

۱. فهرست منابع این مقاله را که در پایان پیش‌گفتار آمده، به ترتیب الفبا تنظیم و شماره‌گذاری کردیم. در متن برای ارجاع، فقط به ذکر شماره منبع و صفحه مورد استفاده بسنده شده است.

پروفسور سی. رایت میلز در آغاز متن اصلی و نیز مقاله هایلبرونر، بسیاری از پرسش‌های دانشجویان را پاسخ می‌دهد، با وجود این، مترجم تصمیم گرفت مقاله قبلی خود را که برای پیش‌گفتار کتاب تهیه کرده بود، اینک با مقداری جرح و تعدیل، در این جلد بگنجانند، شاید برای دانشجویان سودمند باشد.

### ۱. مختصری درباره زندگی ویلن (۱۸۵۷-۱۹۲۹)

تورستین بوند ویلن<sup>۱</sup> جامعه‌شناس، اقتصاددان، و منتقد اجتماعی، در سال ۱۸۵۷ در مزرعه‌ای دورافتاده به نام کاتو<sup>۲</sup> در ویسکانسین<sup>۳</sup> آمریکا زاده شد. پدر و مادرش در سال ۱۸۴۷ از یکی از روستاهای نروژ به ایالات متحد آمریکا کوچ کرده بودند. ویلن، ششمین فرزند دوازده‌گانه این خانواده بود. این منطقه در نیمه سده نوزدهم، کانون تجمع و مقصد مهاجران نروژی به آمریکا بود. بدیهی است مرزهای فرهنگی بین کوچندگان نروژی و یانکی‌های مرفه آمریکایی، ایجاد فاصله کرده بود؛ از این رو، خانواده ویلن تماس بسیار کمی با مردم و فرهنگ جامعه میزبان داشت.

ویلن پس از دوره دبیرستان، وارد کالج کارلتون<sup>۴</sup> شد و سپس در سال ۱۸۸۴ درجه دکترای خود را در فلسفه از دانشگاه ییل<sup>۵</sup> دریافت کرد. چون نتوانست کاری پیدا کند، مجدداً در سال ۱۸۹۱ به عنوان دانشجوی رشته اقتصاد زیر نظر پروفسور لافلین<sup>۶</sup> در دانشگاه کرنل<sup>۷</sup> ثبت‌نام کرد و مشغول تحصیل در دوره دکترای اقتصاد شد. لافلین پس از اینکه به دانشگاه شیکاگو منتقل شد، ویلن را با خود به آن دانشگاه برد. ویلن چهارده سال در شیکاگو و پس از آن سه سال در استنفورد<sup>۸</sup> بود (از سال ۱۹۰۶ تا ۱۹۰۹). در سال‌های ۱۹۱۰-۱۹۱۱ بیکار بود و سپس به مدت هفت سال در دانشگاه میسوری<sup>۹</sup> به کاری مشغول شد. پس از آن برای مدت کوتاهی در دانشکده نوین تحقیقات اجتماعی<sup>۱۰</sup> نیویورک به تدریس و قلم‌زدن پرداخت و بالاخره در سال ۱۹۲۶ بازنشست شد و سرانجام به کالیفرنیا رفت و سه سال بعد در گمنامی و فقر چشم از جهان برپست.

1. Thorstein Bunde Veblen

2. Cato

3. Wisconsin

4. Carleton

5. Yale

6. J. L. Laughlin

7. Cornell

8. Stanford

9. Missouri

10. New School for Social Research

نسل و بلن به دلیل مهاجر بودنش و نیز بر اثر شرایط اجتماعی محیط، نسلی کنار زده، عقب‌افتاده، و به اصطلاح «حاشیه‌نشین» بود و جامعه میزبان به سختی آنها را می‌پذیرفت. پروفیسور کوزر می‌نویسد: «و بلن به صورت یک فرد حاشیه‌نشین رشد کرد و در دوران تحصیل یک دانشجوی حاشیه‌نشین و کنار زده بود. سپس خدمات خود را به صورت استادی حاشیه‌نشین در دانشگاه‌های شیکاگو، استنفورد، و میسوری پشت‌سر گذاشت؛ بعد به صورت کارمندی حاشیه‌نشین و ویراستاری حاشیه‌نشین، دوران فعالیت خود را به پایان رساند. و بلن در هر مؤسسه‌ای کار می‌کرد، بدون توجه به مقدسات سنتی و مقررات آنجا، چندی به صورت کسی که پناهگاهی پیدا کرده در آنجا می‌ماند، و به این ترتیب در حقیقت وی در جامعه امریکایی زندگی می‌کرد، بدون اینکه یک امریکایی شود. او همچون یک غریبه در بین افراد محلی در هر گوشه به دقت سر می‌کشید، زیرکانه در آنها می‌نگریست، و تناقض‌ها و نارسایی‌های جامعه امریکایی را مشاهده می‌کرده» (۹: ص ۳۰۳). به این ترتیب، برداشت‌های کوزر و سی. رایت میلز - آن‌گونه که رندانه در مقدمه کتاب می‌نویسد - درباره و بلن با هم مغایرت دارند. سی. رایت میلز، و بلن را یک امریکایی می‌داند، و کوزر (که خودش هم مهاجر آلمانی‌الاصیل است) و بلن را آدمی غریبه و حاشیه‌نشین می‌داند. بعضی هم او را بیگانه یا حتی بی‌وطن بر شمرده‌اند (۷، ص ۲۴۹؛ و مجله نگین، ش ۱۲۳، ص ۲۹).

## ۲. شیوه تفکر و بلن

و بلن پیوسته کوشش داشت که خود را از مشاخره‌ها و نبردهای سیاسی موجود در جامعه امریکایی و نیز از فعالیت‌های سیاسی رادیکال‌ها دور نگه دارد؛ و بجز مدت کوتاهی از عمرش، توانست این روش را برای همیشه ادامه دهد. اما علی‌رغم بی‌میلی وی برای شرکت در فعالیت‌های سیاسی رادیکال‌ها، نوشته‌های او بیش از دیگر معاصرانش بوی دگرگون‌طلبی و رادیکالی می‌دهد. او در نوشته‌های خود میل داشت که گرایش‌های رادیکالی خود را پوشیده نگه دارد. این موضوع را می‌توان از سبک بیان پیچیده، مطمئن، و پرکنایه او درک کرد. ولی خواننده دقیق به زودی از لابه‌لای واژه‌های به‌ظاهر غیرجدی و بلن، به منظورها و مضمون‌های بنیان‌کن او پی خواهد برد.

وبلن در رشته اقتصاد تحصیل کرد، اما بیشتر تلاش او صرف نقادی از فرضیه‌ها و نظریه‌های اقتصاد کلاسیک و نئوکلاسیک شد، به طوری که آنها را از ریشه متزلزل می‌ساخت و درستی آنها را مورد تردید قرار می‌داد. برخلاف طرز تفکر اقتصاددانان کلاسیک که برخی «قوانین» اقتصادی را تغییرناپذیر می‌دانستند، وبلن به این قوانین به صورت جریان‌های تکاملی می‌نگریست و آنها را نهادی تغییرپذیر می‌دانست، زیرا فرایند تکاملی مستلزم سازگاری‌گزینشی دائمی با محیط است؛ و سازگاری در این زمینه هم به‌نوبه خود و تا حدود زیادی تحت تأثیر توسعه فنی و پیامدهای آن در جامعه است. به نظر وبلن، دگرگونی‌های نهادی، ریشه در توسعه بدون وقفه فنون صنعتی و تولیدی دارد. روش‌های اندیشیدن و عمل کردن که با گذشت زمان در شکل قالب‌های نهادی متبلور و متحول می‌شوند، به وسیله اجتماع‌های انسانی ساخته و پرداخته شده و عملی می‌شوند. این نهادهای فکری و عملی، حتی اگر دارای استقلال نسبی هم باشند، ریشه در شرایط و سطح پیشرفت دستاوردهای فنی دارند. کسانی که در جامعه قدرت مسلط دارند، می‌کوشند تا از شرایط و طرز تفکری دفاع کنند که برآورنده منافع مسلط آنها باشد، و پیشرفت‌های فنی هم در محدوده همین شرایط موجود، صورت می‌گیرد (۹: ص ۳۰۴).

دایرة‌المعارف علوم اجتماعی درباره طرز تفکر وبلن می‌نویسد، گرچه وبلن طی چهل سال قلم‌زدن در مسائل علوم اجتماعی، آثار گوناگونی از خود به یادگار گذاشت، لیکن سه خط فکری عمده در همه کارهای او تجلی یافته است: تکامل‌گرایی داروینیستی، آشوب‌گرایی تخیلی<sup>۱</sup>، و مباحث فلسفه علمی. عنصری از داروینیسم که او را تحت تأثیر قرار داده بود این است که افراد به‌طور انفرادی، نقش و نظارت اندکی بر روند تحولات اجتماعی دارند. البته برخلاف بسیاری از دانشمندان علوم اجتماعی آن زمان، از جمله سامنر<sup>۲</sup>، وبلن عقیده نداشت که مفهوم‌های اصلی داروینیسم بتواند در علوم اجتماعی کارایی مناسبی داشته باشد. وی باور داشت که داروینیسم اجتماعی سرانجام ارزش‌های سرمایه‌داری را تقویت می‌کند. داروین‌گرایان محافظه‌کاری از قبیل سامنر، سردمداران صنایع سرمایه‌داری را پرچمداران تمدن دانسته و آنها را ارج می‌نهادند، اما چنان‌که از لابه‌لای مطالب این

1. utopian anarchism

2. Sumner

کتاب مشاهده می‌شود، و بلن دیدگاهی به کلی متفاوت با سامنر و امثال او داشته و با نظری نقادانه و اعتراض‌جویانه به آنها می‌نگریسته است.

وبلن رفتار انسانی را بر پایهٔ غریزه‌ها و عادت‌ها، و فرایندهای اجتماعی را بر پایهٔ نظریهٔ پس‌افتادگی فرهنگی تجزیه و تحلیل می‌کرد. در زمینهٔ غرایز، وبلن سه غریزهٔ عمده و متمایز را در انسان تشخیص می‌دهد: تمایل پدری و مادری؛ غریزه یا احساس کارگرایی، و کنجکاوی بیهوده و بی‌اراده. منظور از تمایل پدری یا مادری، احساس خیرخواهی غریزی‌ای است که انسان نسبت به خویشاوندان و همگان خود نشان می‌دهد. غریزهٔ کارگرایی، که در این کتاب به‌طور مکرر از آن بحث شده، عبارت است از گرایش غریزی به انجام کار به بهترین نحو و تمایل به افزایش هرچه بیشتر میزان تولید کالاها و خدمات، و بالاخره، غریزه یا احساس کنجکاوی بیهوده، یعنی کندوکاو بدون هدف در راه‌ها و دانش‌های عملی یا به عبارت دیگر فراگرفتن علم به‌خاطر علم و نه به‌منظوری دیگر. این نکته را یادآوری می‌کنیم که وبلن از این امر غافل نبود که قالب‌های فکری و آگاهی‌های علمی و آرمانی (ایدئولوژیک) تحت نفوذ نهادهای اقتصادی و اجتماعی زمان شکل می‌یابند.

دربارۀ عادت‌ها، وبلن عقیده دارد که بخش بیشتری از رفتار انسان تابع احساسات اوست. وی بدون تأمل کافی، دیرپای‌ترین الگوهای «رسم و عادت» را به‌عنوان نهادهای اجتماعی می‌شناسد. وبلن هیچ‌گاه نهادهای اجتماعی را به‌طور منظم مورد بررسی قرار نداده است، بلکه آنها را زیر عنوان‌های کلی مانند «الگوهای چشم و همچشمی»، «الگوهای مصرف تظاهری» (که اکنون به‌عنوان رقابت منزلتی و طبقاتی مورد بحث قرار می‌گیرد)، «الگوهای حفظ یکپارچگی ملی»، یا «الگوهای حفظ نظام قیمت‌ها» (سرمایه‌داری) مورد گفت‌وگو قرار می‌دهد. به عقیدهٔ وبلن عادت‌ها یا نهادهای اجتماعی برخلاف غرایز، هیچ‌کدام جیتی به‌سوی خیرخواهی و بهبود ندارند. او باور داشت که نهادهای اجتماعی دارای سه نمود مشترک هستند: همه یغماگرانه‌اند؛ ضایع‌کردن کالا و خدمات را توجیه می‌کنند؛ و از زمان‌های گذشته باقی مانده‌اند. به عبارت دیگر، آنها همه سدی در راه رسیدن به مدینهٔ فاضلهٔ خیالی‌اند.

اما مفهوم پس‌افتادگی فرهنگی را که وبلن برای تحلیل دگرگونی‌های اجتماعی به‌کار می‌برد، مورد توجه گروهی دیگر از جامعه‌شناسان امریکایی قرار گرفته که

مشهورترین آنها ویلیام آگبرن<sup>۱</sup> است. به نظر آنها دگرگونی‌های اجتماعی به‌طور عمده ناشی از پویایی علوم و فنون است؛ و مسائل اجتماعی پیامد نارسایی‌ها و ضعف در کارکرد نهادها و سازمان‌های اجتماعی موجود است. برای نمونه، کارخانه‌ها چندین دهه قبل از رواج مقررات و انتظام‌های نهادی مورد نیاز فرایندهای صنعتی و تولیدی نوین، در جامعه‌های غربی به‌وجود آمدند. منظور از این انتظام‌ها، پدیده‌هایی از قبیل قوانین حفاظتی کارگران، قوانین کار کودکان، و مقررات بازنشستگی است. درباره نارسایی نهادهای موجود، ویلن به چارچوب‌های نهادی متعلق به قرن هجدهم و پیش از آن توجه دارد، که تا زمان او، یعنی اوایل قرن بیستم همچنان باقی مانده‌اند. از این جمله‌اند نهاد مالکیت خصوصی و تسلط ملی. وی عقیده دارد که ادامه زندگی این‌گونه نهادهای دیرینه در مجاورت «فرایندهای ماشینی» با نارسایی‌ها و ضعف‌هایی همراه خواهد بود. گاهی در این زمینه ویلن عبارت «تسلط نهادهای توخالی» را به کار می‌برد. اما با وجود اهمیت زیادی که ویلن به مفهوم پس‌افتادگی فرهنگی می‌داد و در تحلیل‌های خود از این دیدگاه به واقعیت‌ها و دگرگونی‌های اجتماعی می‌نگریست، اما شکل دادن و تبیین این مفهوم به‌عنوان یک نظریه روشن در علوم اجتماعی، کاری بود که ویلیام آگبرن انجام داد.

ویلن روند تکامل اجتماعی را به دو مرحله گسترده تقسیم می‌کند: «زندگی توحش» پیش از تاریخ و «جامعه یغماگری». به غیر از شرح نامنظم و توصیفی‌ای که ویلن از مرحله نخستین تکامل ارائه می‌دهد، بحث وی در موضوع تکامل به‌طور کلی با آنچه صاحب‌نظرانی مانند گوردن چایلد<sup>۲</sup> و لزلی وایت<sup>۳</sup> مطرح می‌کنند، شباهت زیادی دارد. او هم به رشد بسیار کند و حلزون‌وار تکنولوژی در جامعه وحشی شکارورز و گردآورنده خوراک اشاره کرده و توضیح می‌دهد که در پایان این دوره است که اضافه تولید اقتصادی کم‌کم واقعیت پیدا می‌کند، ولی در جامعه کشاورزی این مازاد تولید به‌طور محسوسی رو به فزونی می‌گذارد و پس از آن با رشد مالکیت، طبقات اجتماعی، دولت، و جنگ شکل تازه‌ای به خود می‌گیرد. ویلن جامعه یغماگری یا دوران تاریخی را به دو بخش جداگانه تقسیم می‌کند: دوره

1. W. Ogburn  
3. Leslie White

2. Gordon Childe

بربریت، که در آن قدرت مسلط به‌طور عمده در دست کارگزاران نظامی و مذهبی است؛ و دوره پول‌مداری<sup>۱</sup>، یعنی دوران پس از قرون میانه و شکل‌گیری نظام سرمایه‌داری که در این دوره، بهره‌کشی با روش‌های نیمه‌صلح‌آمیز یا ظاهراً صلح‌آمیز صورت می‌گیرد. چنین به‌نظر می‌رسد که ویلن جامعه پول‌مداری یا در واقع سرمایه‌داری را به دو دوره تقسیم می‌کند: دوره صنعتگری (مرحله آغازین نوگرایی جوامع غربی) و دوره ماشینی (یعنی قرون ۱۹ و ۲۰). در تمام این مراحل، ویلن بر طبیعت تمایل به ضایع کردن در نهادهای مالی قدرت‌های مسلط و گرایش آنها به سوی بحران و سپس تحول، تأکید می‌کند.

ویلن موضوع ستیز بین «بازرگانی»<sup>۲</sup> و «صنعت»<sup>۳</sup> یا تولید را محور تحلیل خود از جامعه دوران ماشینی قرار داده و در قالبی طنزآمیز و غیرجدی این دوران را مورد نقادی قرار می‌دهد. گالبرایت می‌نویسد، ویلن ملاحظات اجتماعی و مراسم و آیین‌های بورژوازی صنعتی را با مهارت بسیار به استهزا و ریشخند می‌گیرد (ص: ۵). او جریان تولید را به‌مثابه بافت اصلی و استوار فرایندهای فنی می‌داند. ستیز بین تجارت و صنعت به این دلیل شکل می‌گیرد که گرچه «هنرهای صنعتی» و تولیدی پس از گذشت زمان‌های طولانی این چنین توسعه پیدا کرده و در واقع میراث اعصار و قرون‌اند، ولی پویش آنها در گذشته و به‌ویژه در دوران ماشینی در اختیار چند مالک انگشت‌شمار سودپرست قرار گرفته که تمایل دارند جریان تولید را به راه حداکثر منافع شخصی خودشان بکشانند. به‌نظر ویلن رفاه در چنین نظامی یعنی حداکثر تولید با حداقل هزینه؛ «این است روح صنعت امروزین». به‌نظر او روح کسب و تجارت در شرایط کنونی، فروشنده‌گی و دادوستد غیرمنصفانه است. به عبارت خود ویلن: «تحمیل کردن، تا اندازه‌ای که رابطه دادوستد تاب آن را دارد» و پاره نمی‌شود. به عقیده او این نحوه اداره امور دادوستد، بحران‌هایی را به دنبال خواهد داشت. این بحران‌ها پیامد طبیعی نظام روابط سودجویانه و رقابت‌آمیز مؤسسات صنعتی و تولیدی هستند. زیرا بنگاه‌های نوین کارآمد - از لحاظ سودآوری دادوستد - برآند که بنگاه‌های قدیمی را از بین ببرند. تلاش‌های این

1. pecuniary

2. business

3. industry

بنگاه‌ها و کسب سودجویانه برای خنثا کردن بحران‌ها، پیامدهای نامطلوب‌تری به دنبال داشته است. این پیامدهای نامطلوب عبارت‌اند از: افزایش ریخت‌وپاش و استهلاک، گسترش سوداگری و دلالی، و افزایش مصرف همراه با ولخرجی و ضایع کردن، که به وسیله دولت و طبقه مسلط جامعه صورت می‌گیرد.

به نظر ویلن در سرمایه‌داری امریکا بین بازرگانی (دادوستد) و صنعت (تولید)، مالکیت و تکنولوژی، مشاغل مالی و صنعتی - یعنی بین آنهایی که سرمایه می‌اندوزند و آنهایی که کالا می‌سازند - و بالاخره بین کارورزی و سوداگری تضاد اجتناب‌ناپذیری وجود دارد. بر این شرایط و این نظام، طبقه تن آسا حکومت می‌کند؛ یعنی طبقه‌ای که به گفته خود ویلن «در کنار بخش مولد جامعه زیست می‌کند نه در داخل آن» (۱۴: ص ۱۶۴). طبقه تن آسا نه فقط جمعیت تحت سلطه خود را مورد بهره‌کشی قرار می‌دهد، بلکه با کنترل نظام قیمت‌ها در جهت منافع خود، به جریان رشد فنون صنعتی و به پیشرفت امر تولید آسیب زده و به توسعه تکاملی بشر زیان می‌رساند. آنهایی که بر اساس افسانه‌های موجود، به گفته سامنر، سازندگان فعال امریکای صنعتی و پرچمداران تمدن نوین هستند، به نظر ویلن عملاً نیروهایی را که واقعاً در روند پیشرفت فنی سودمندند، زیر فشار قرار داده و متلاشی می‌کنند؛ و این کار را از طریق تسلط بر نظام قیمت‌ها انجام می‌دهند که رو در روی جریان تکاملی امور قرار دارد. ویلن به این‌گونه افراد - به پیروی از جوزفسون - بارون‌های غارتگر یا نجبای راهزن می‌گوید (۷: صص ۲۶۹ - ۲۷۱؛ و نگین، ش ۱۲۴، ص ۲۲).

ویلن توضیح می‌دهد که نظام قیمت‌ها در یک فرهنگ رقابت‌آمیز می‌تواند شکوفا شود - در فرهنگی که کلیه افراد ضرورتاً و در ارتباط با هم‌معنای خویش، پیوسته در اندیشه منافع شخصی خویش‌اند. این خودبینی افراد اصولاً از تأثیر و تأثری که نسبت به یکدیگر دارند، ریشه می‌گیرد و استعدادی ذاتی و طبیعی نیست. از این رو افراد برای اینکه در میدان مبارزه ارزش خود را بالاتر نشان دهند و از این راه امتیاز بیشتری برای خود به دست آورند، پیوسته مشغول تظاهری، آسایش تظاهری، خودنمایی تظاهری، و نمایش دادن تفاخر خود هستند تا دیگران را در میدان مبارزه به زانو درآورند. بنابراین، چنین به نظر می‌رسد که در دنیای امروز اشخاص بیش از اینکه گرایش به صمیمیت و نزدیکی با هم داشته باشند، تمایل به

تفوق و برتری‌جویی دارند. کسی که شرایط نهادی‌شده روابط اقتصادی کنونی را می‌پذیرد، ضرورتاً در میدان مبارزه و هم‌اوردجویی با دیگران قرار می‌گیرد.

نظام قیمت‌ها، فرایند تکامل صنعتی را از مسیر خود منحرف کرده و نظام رقابت‌آمیز و هم‌اوردجویی، خصلت انسانی را به کجروی می‌کشاند. این نظام و شرایط، غریزه کارگرایی را به ضایع‌کردن تبدیل کرده، جلو استعداد شخص را می‌گیرد، علاقه او را نسبت به بهتر انجام دادن کار سست می‌کند، و بالاخره بین توسعه فنی و صنعتی از یک‌سو و توسعه نهادی از سوی دیگر، ناهماهنگی ژرف ایجاد می‌کند - پس افتادگی یا شکاف فرهنگی.

وبلن تسلط ارزش‌های کاسبانه را بر تمام جنبه‌های مختلف زندگی امریکایی، از جمله بر آموزش عالی، مشاهده می‌کند. علاوه بر فصلی که به‌طور کلی درباره تأثیر طبقه تن‌آسا بر روند تحصیلات عالی در کتاب حاضر آمده، یکی از آثار او به‌عنوان تحصیلات عالی در امریکا (۱۹۱۸) تحلیلی مجمل از تأثیر قانون‌های پولی و ثروتمندی بر سازمان، مدیریت، و عملکرد دانشگاه‌ها در امریکا است.

معروف‌ترین اثر وبلن همین کتاب نظریه طبقه تن‌آسا است که نخستین کتاب اوست و در سال ۱۸۹۹ انتشار یافت؛ و تنها کتاب اوست که در زمان حیات او مورد توجه قرار گرفت و باعث شهرت وبلن شد. ورنون در نقدی که بر این کتاب نوشته، بحث خود را این‌گونه شروع می‌کند که گرچه کتاب نظریه طبقه تن‌آسا در آخرین سال قرن نوزدهم منتشر شده، ولی در واقع کتابی متعلق به قرن بیستم است. زیرا وبلن افکاری را که در این اثر مطرح کرده، در کتاب‌ها و آثار بعدی خود که تا سی سال پس از انتشار این کتاب نوشته، مورد تجزیه و تحلیل گسترده قرار داده است (ص ۱۳: ۵۳).

رساله نظریه طبقه تن‌آسا اساساً تحلیلی است از کارکردهای پنهانی «مصرف تظاهری» و «ضایع‌کردن تظاهری»، که از جمله نمادهای مشخص منزلتی طبقه بالای جامعه بوده و از جمله روش‌های رقابت‌آمیز آنها به‌منظور بالا بردن حیثیت فردی به‌شمار می‌آیند. اصطلاح «مصرف تظاهری» وبلن، در زبان انگلیسی عمومی هم رواج یافته است. نویسنده، درحالی‌که می‌خواهد واقعیت‌های دنیای سرمایه‌داری زمان خود را تشریح کند، بسیاری از نمودهای رفتاری زندگی طبقه تن‌آسا دوران بربریت و فتودالبسم را الگو قرار می‌دهد. بیشتر مفاهیم فکری وبلن را می‌توان

به طور مستقیم و غیرمستقیم در این کتاب مطالعه کرد. از جمله آنها عبارت‌اند از: تفاوت بین شغل‌های تولیدی و پول‌مداری [بازرگانی]، تصور و بلن از مراحل تکامل، عقیده وی درباره باقی‌ماندن برخی ویژگی‌های فرهنگ دیرین با توجه ویژه‌ای که نویسنده به موضوع پس‌افتادگی فرهنگی دارد و غیر آن. گرچه تحلیل‌های او در مباحث تاریخ تکامل و مردم‌شناسی بر پایه اطلاعات حدسی قرار دارد، لیکن روش اصلی و بلن بسیار تازه و امروزی است. او عملاً به تحلیل کارکردهای ناپیدا و غیرارادی پدیده‌های اجتماعی می‌پردازد. بحث‌های و بلن متکی بر روش‌شناسی علمی نیست، با وجود این پیوسته به نظریه‌های کلی درباره گروه‌های اجتماعی و ساختارها و پویای آنها موجود می‌اندیشد و آنها را مورد بحث قرار می‌دهد. از این روست که تحلیلگران، آثار و بلن را گاهی توصیفی و گاهی تحلیلی و عینی معرفی می‌کنند.

و بلن شخصاً دارای مکتب شکل‌گرفته و مستقلی نیست، گرچه برخی او را بنیانگذار اولیه مکتب نهادگرایی اقتصادی می‌دانند. بنابراین، اگر گاهی از مکتب فکری و بلن سخن می‌رود، منظور چارچوب کلی فکری اوست نه مکتب معین و شناخته شده‌ای. باری، برای فهم چارچوب فکری یا مسامحتاً مکتب اقتصادی و بلن، که خود آن را اقتصاد «تکاملی» یا اقتصاد «فرهنگی» می‌نامد، باید یادآوری کرد که افکار وی در وادی فلسفه تاریخی رویدن گرفت و از آن وادی به پهنه اقتصاد گسترش یافت. به نظر و بلن درک هر دانشمندی از واقعیت دنیای پیرامون، بستگی به جهت‌گیری و زمینه فلسفی و ذهنی او دارد که ناشی از تجارب زندگی خود اوست. این جهت‌گیری فکری ممکن است او را به ایستا اندیشی بکشاند یا به عکس او را متوجه فرایندی تکاملی کند. به عقیده و بلن، آلفرد مارشال و بسیاری از اقتصاددانان خشک‌اندیش [آرتودوکس]، نظام اقتصادی را به صورت پدیده یا مکانیسمی ایستا می‌نگرند، درحالی‌که وی نظام اقتصادی را به صورت فرایندی پویا درک می‌کند.

طبق نظریه و بلن که در چارچوب فکری یا طرح اکتشافی ویژه خودش ارائه می‌شود، سرمایه‌داری امریکا از دو بخش عمده تشکیل شده است: صنعت (سطح پیشرفت فنی و فعالیت‌های تولیدی) و بازرگانی (امور مالی و پولی و سوداگری). این دوگانگی، هم ماهیتی روان‌شناختی دارد و هم فرهنگی. وضعیت مزبور از

یک‌سو، نتیجه‌ستیزی است که بین خواست‌های فردی (غریزه‌ها) در زمینه‌کارگرایی و در زمینه مال‌اندوزی وجود دارد، و از سوی دیگر پیامد تضاد بین نظام مالی (پول‌مداری) و نهادهای فنی جامعه است. و بلن عقیده دارد که نظام صنعتی و تولیدی برای انسان سودمند است، زیرا به وجود آورنده ارزش‌های «اقتصادی» است؛ و نظام بازرگانی و سوداگری غیرسودمند است، زیرا فقط ارزش‌های «پول‌مداری» می‌آفریند. ارزش‌های اقتصادی، «واقعی» هستند و در پایدگی جامعه انسانی کارایی مؤثری دارند، ولی ارزش‌های پول‌مداری «غیرواقعی» و بدلی هستند و فقط موجب افزایش دارایی فردی می‌شوند و در بودباش انسانیت تأثیری ندارند.

و بلن عقیده داشت که گرچه نهادهای تجارت و دادوستد از قرن هجدهم به بعد وضعیت مسلطی پیدا کرده‌اند، ولی نارسایی‌های کسب و سوداگری در درازمدت، پایه‌های این سلطه را متزلزل خواهد کرد. پیشامدهایی که بیش از همه این روند سودجویانه کسب و تجارت را (با مفهوم قرن هجدهمی‌اش) تهدید می‌کند، ناشی از گردش مراحل کسب و تجارت نیست، بلکه ناشی از اندیشه‌های واقع‌گرایانه، شک‌گرایانه و غیرشخصی است که بر اثر فرایندهای ماشینی (تکنولوژی) قرن بیستم به وجود آمده است. این زمینه فکری - به عقیده و بلن - موجب فرسایش نهادهای بازرگانی می‌شود. به نظر او، تأثیر ژرف صنعت ماشینی در جهت افزایش تولید، روابط نهادی قرن هجدهمی را که مزاحم روند تولید است و آن را به سوی ملی‌گرایی افراطی و منافع طبقاتی می‌کشاند، به طور روزافزونی از هم خواهد پاشید. وی باور دارد که در سرمایه‌داری امریکا، اختلاف بین صنعت و بازرگانی روزبه‌روز شدیدتر می‌شود و زمانی خواهد رسید که مردم عادی امریکا که به وسیله تکنوکرات‌ها راهبری می‌شوند، بر نظام سرمایه‌داری شوریده و آن را متلاشی خواهند کرد. و بلن در آغاز پیش‌بینی خوشبینانه‌ای کرده و امید دارد سوسیالیسم جایگزین نظام قبلی شود، ولی بعد وقوع شق دیگری را هم غیرممکن نمی‌داند و آن سلطه یک حکومت فاشیستی [جدید] است که مجدداً جامعه امریکایی را به دنیای بربریت و یغماگری برگشت دهد.

و بلن یکی از صاحب‌نظران انگشت‌شمار امریکایی بود که عقیده داشت پیروزی در جنگ جهانی اول، ممکن است باعث شود که از آن پس امریکا آتش‌افروز

جنگ‌های دیگری نیز باشد [به‌خاطر داشته باشیم که وبلن تقریباً تا ده سال پس از جنگ جهانی اول زنده بود]. وی در سال ۱۹۲۲ با حالتی تأسفبار اظهار می‌کند که دخالت امریکا در روابط بین‌المللی نقطه عطفی در روند جنگ‌افروزی بود و در واقع مسیر جنگ را که روبه پایان نهاده بود، عوض کرد تا با برپا کردن جنگ‌های ویرانگر و نفرت‌انگیز، همچنان منافع قدرت‌های بزرگ سرمایه‌داری بین‌المللی تأمین شود. درحقیقت مقالاتی که وبلن در دهه ۲۰ نوشت، اکنون هم با وجود اینکه سال‌ها از جنگ جهانی اول می‌گذرد، قابل تأمل است و گویی دوران‌دیشی و پیش‌بینی وبلن هنوز هم اعتبار خود را حفظ کرده است.

### ۳. تأثیر وبلن بر شیوه‌های فکری دیگران

وبلن فقط یک منتقد مسائل اقتصادی و اجتماعی نبود. اگر فقط انتقاد می‌کرد شاید نمی‌توانست تا این اندازه بر تفکر امریکاییان تأثیر بگذارد. پروفیسور باتومور جامعه‌شناس مشهور، وبلن را محقق استثنایی و سنت‌شکن معرفی می‌کند، که کمتر کسی مانند او در استفاده از نگرش‌های جامعه‌شناختی در تحلیل اقتصادی کوشش کرده است (۸: ص ۲۵).

بسیاری از صاحب‌نظران و نیز متفکران سرشناسی که قبلاً دانشجوی وبلن بوده‌اند، بدون شک تحت تأثیر وبلن قرار داشته‌اند، هرچند که بسیاری از آنها فکری متفاوت با وبلن داشته‌اند. بعضی از دانشجویان او، صاحب مقام‌های مهمی در برنامه‌ریزی‌های امریکا بوده و در تهیه و ادامه برنامه نیو دیل<sup>۱</sup> و طراحی برخی سازمان‌های حکومتی سهم بسزایی داشته‌اند. گروهی از صاحب‌نظران مانند میچل و کامانز<sup>۲</sup>، که آنها هم روزی دانشجوی وبلن بوده‌اند، در پروراندن مکتب نهادگرایی سهم برجسته و عمده‌ای داشته و خود از پیشکسوتان اقتصاددان نهادگرا شده‌اند. چنان‌که قبلاً اشاره شد، هرچند وبلن خود بنیانگذار مکتب خاصی نبوده، ولی عقیده بر این است که مکتب نهادگرایی اقتصادی با عقاید وبلن آغاز می‌شود. اشاره می‌کنیم که در این مکتب واژه نهاد به این منظور به کار می‌رود که نظام اقتصادی را بخشی از فرهنگ جامعه می‌دانند، و فرهنگ جامعه هم از مجموعه‌ای از نهاد‌های گوناگون ... و

1. New Dill

2. W. C. Mitchell and J. R. Commons

از جمله نهاد اقتصادی - تشکیل یافته است؛ گو اینکه مکتب نهادگرایی اقتصادی، یک مکتب منسجم نیست که مرزهای آن کاملاً مشخص باشد (۱۰: ج ۴، ص ۴۶۲). هنگامی که بحث‌های ویلن دربارهٔ نظام اقتصادی امریکا را مطالعه می‌کنیم درمی‌یابیم که وی اقتصاد را بخشی از موضوع‌ها و عناصر کلی مردم‌شناسی فرهنگی می‌داند. به نظر او، علم اقتصاد بخش مادی فرهنگ جامعه را بررسی می‌کند. نظام اقتصادی هم مانند دیگر عناصر فرهنگ انسانی، محصول تکامل تاریخی است که از مراحل چند گذشته و به وضعیت امروز رسیده است. گرچه او این حرکت تکاملی - تاریخی نظام اقتصادی را از دوران سنگی تا نظام سوسیالیستی دنبال می‌کند، ولی بیشتر علاقه و تلاش او صرف تشریح و تحلیل ماهیت کارکرد اقتصاد سرمایه‌داری امریکا از ۱۸۷۵ تا ۱۹۲۵ می‌شود. تمام نهادگرایان هم مانند ویلن همواره تلاش خود را صرف بررسی نظام موجود سرمایه‌داری در امریکا کرده‌اند.

با وجود اینکه ویلن بر اقتصادگرایی تعصب‌آمیز انتقاد شدید داشت، اما هرگز نتوانست خود را از مسائل نظری اقتصاد سرمایه‌داری رها کند. بسیاری از مفاهیم اقتصاد سرمایه‌داری، از قبیل مقوله‌های عرضه و تقاضا و هزینه و مطالب مربوط به آنها که به نظر آدام اسمیت و دنباله‌روان او مفاهیم مهمی در مباحث اقتصادی هستند، برای نهادگرایان نیز بسیار مهم تلقی می‌شوند. اما ویلن همچون نهادگرایان اعتقاد دارد که این‌گونه نظریه‌های ناب اقتصادی، فقط می‌توانند پیش‌درآمدی برای تحلیل‌های اقتصادی باشند، و برای تحلیل و تشریح گسترده‌تر نظام اقتصادی سترگ امروزی به نظریه‌های کلی‌تر اقتصادی و اجتماعی نیاز داریم. بدیهی است که جنبه‌های تخصصی تحلیل اقتصادی مکتب نهادگرایی نیاز به ژرفکاری بیشتری دارد که این مهم در صلاحیت اقتصاددانان متخصص در این زمینه است؛ در بحث حاضر به ذکر مختصر اختلاف نظر ویلن با نهادگرایان بسنده می‌کنیم:

۱. نهادگرایان - برخلاف ویلن - به بررسی روند تکاملی اقتصاد و پی‌گیری نظری آن از دوران باستان تا کنون توجهی ندارند؛

۲. پیروان این مکتب عقیده ندارند که سرمایه‌داری ناگزیر به پایانی ناخوشایند می‌انجامد؛

۳. اشخاصی چون کامانز، میچل، و تاگول<sup>۱</sup> صاحب‌نظرانی بودند که به تمایز طبقاتی باور نداشتند و معتقد نبودند که سرمایه‌داری به فاشیسم یا سوسیالیسم تحول پیدا کند. آنها عقیده داشتند که اختلاف طبقاتی سرانجام جای خود را به همکاری طبقاتی خواهد داد [تأثیر ینش کارکردگرایی].

علاوه بر اقتصاددانان نهادگرا، صاحب‌نظران و دانش‌پژوهان دیگری هم تحت تأثیر افکار و بلن قرار داشته‌اند. از جمله آنها، هازل کرک<sup>۲</sup> و ترزا مک‌ماهان<sup>۳</sup> که از پیشقدمان مبحث اقتصاد مصرف به‌شمار می‌آیند، بی‌تأثیر از افکار و بلن نبوده‌اند. نظریه درآمد نسبی، تأکید بر طبیعت تقلیدی و چشم و همچشمی مصرف در خانواده‌ها دارد. چنان‌که در کتاب حاضر خواهیم دید، و بلن گفتنی‌های زیاد و عمیقی درباره مصرف تظاهری و چشم و همچشمی مالی دارد. شکی نیست که افرادی چون دوزن‌بری<sup>۴</sup> که از بنیانگذاران این نظریه محسوب می‌شود تحت تأثیر عقاید و بلن بوده‌اند. طبیعت تقلید و چشم و همچشمی و گرایش به مصرف فزاینده، قسمتی ناشی از فشاری است که بر خانواده وارد می‌شود تا بتواند خود را همسطح دیگران نشان دهد یا به اصطلاح «پابه‌پای فلانی بیاید»، و قسمتی هم از این واقعیت سرچشمه می‌گیرد که هر خانواده در زندگی روزمره با کالاهای جدیدتر و بهتری روبه‌رو می‌شود که خانواده‌های دیگر مصرف می‌کنند، و این خانواده هم می‌کوشد تا آن کالاهای برتر را مصرف کند تا از نتایج آن برخوردار شود (۱۲: صص ۱۱۹-۱۲۱).

بالاخره باید به تأثیر افکار و بلن در جامعه‌شناسی و بر دانشجویان این رشته اشاره کرد. گرچه عموماً عقیده بر این است که تأثیر و بلن بیشتر در زمینه مسائل و تحلیل‌های اقتصادی قابل مشاهده است، ولی نمی‌توان فراموش کرد که و بلن به‌عنوان یک جامعه‌شناس نقاد و رادیکال تأثیر ژرفی بر برخی از دانش‌پژوهان این رشته داشته است. از جمله جامعه‌شناسانی که تحت تأثیر و بلن بوده‌اند، می‌توان پروفیسور ویلیام آگیرن را نام برد که به دنباله‌روی از او به مفهوم فرضیه پس‌افتادگی فرهنگی در سال ۱۹۲۲ شکلی منسجم داد و آن را عرضه کرد. کوزر می‌نویسد و بلن

1. Tugwell

2. Hazel Kyrk

3. T. McMahan

4. Duesenberry

فقط یک انتقادگر بزرگ اجتماعی نیست، بلکه دیدگاه وی دربارهٔ انگیزه‌های اجتماعی رفتار رقابت‌آمیز، تفسیر او از تاریخ تکامل بشر بر پایهٔ پیشرفت تکنولوژی، و نظریات کلی وی دربارهٔ اقتصاد نهادی و پس‌افتادگی فرهنگی قابل تأمل و تعمق است. پس از جنگ جهانی دوم، کسی که بیش از همه دربارهٔ دیدگاه وی سخن گفت وگو کرده و تحلیل ارائه داده، سی. رایث میلز، جامعه‌شناس نقاد امریکایی است. می‌توان گفت، در واقع ویلن (و ادوارد راس<sup>۱</sup>) جامعه‌شناسی رادیکال و نقادانه را بنیاد نهادند و سال‌ها بعد، افرادی چون سی. رایث میلز، کار آنها را دنبال کردند. باتومور یادآوری می‌کند که جامعه‌شناسی امریکایی تحت تأثیر آثار سی. رایث میلز جهت تازه‌ای پیدا کرد. وی می‌نویسد رایث میلز که خود تحت تأثیر افرادی چون ویلن بود، به انتقاد از روند رایج جامعه‌شناسی در امریکا پرداخت، و او و همگنانش بر آن شدند تا بار دیگر به جنبه‌های وسیع‌تر ساختار اجتماعی و دگرگونی‌های آن بنگرند، پیامدهای اجتماعی پیشرفت‌های سریع علم و تکنولوژی را مطالعه کنند، فرایندهای صنعتی شدن و رشد اقتصادی را مورد مطالعه قرار دهند، و برای مطالعات تاریخی در زمینهٔ جامعه‌شناسی اهمیت بیشتری قائل شوند (۸: ص ۲۴).

#### ۴. چند اشاره دربارهٔ کتاب حاضر و ترجمهٔ آن

چنان‌که قبلاً هم اشاره شد، از ویلن کتاب‌ها و مقالات متعددی به یادگار مانده است، که نخستین و معروف‌ترین اثر او همین کتاب حاضر است. ممکن است شیوهٔ ارائهٔ مطلب و نکات و نظریه‌هایی که در کتاب مطرح شده، برای بعضی دانش‌پژوهان شگفت‌انگیز و حتی غیرقابل قبول باشد. بی‌تردید گفته‌های ویلن - مانند هر اثر دیگر - نمی‌تواند به‌طور کامل و برای همیشه درست و خالی از ایراد باشد. ولی گاهی شباهت‌هایی بین بعضی گفته‌های ویلن و دیگران - پیش از او و پس از او - مشاهده می‌شود که لازم است نقادی از گفته‌های او با تعمق و تأمل بیشتری صورت گیرد. تشریحی که ویلن از دنیای بربریت می‌کند و آثار آن را همچنان در زمان و محیط خود و در بین طبقهٔ مرفه امریکایی مشاهده می‌کند، با برخی گفته‌های فارابی در توصیف خوی مردم قدرتمند مدینهٔ تغلبیه بی‌شباهت نیست:

تفاخر و حماسهٔ اینان یا در جهت غلبه‌های بسیار آنان می‌باشد و یا در جهت عظمت آنها و یا در توصیف آلات و ابزار غلبه و ساز و برگ آنها. و البته وسایل چیرگی یا ناشی از تفکر و اندیشه است، یا مربوط به [نیروی] بدن و تن‌هاست، و یا ابزاری دیگر. آنچه مربوط به بدن و تن‌هاست، از قبیل چابکی و زورمندی است؛ و آنچه مربوط به خارج از تن‌هاست، مانند سلاح‌های جنگی است، و آنچه مربوط به فکر و اندیشه است به این است که در طرقي که بهتر می‌توان بر طرف [مقابل] چیره شد، خوب‌اندیش بود و بهترین را برگزید. بر این‌گونه افراد، حالاتی عارض می‌شود مانند سنگدلی، ستمگری، خشمناکی، و آزمندی در جهت خوردنی‌ها، پوشیدنی‌ها، زیاده‌روی در زناشویی و زواج و بالاخره چیره‌شدن بر خیرات عالم، آن هم از راه قهر و غلبه و منقاد و خوارکردن افرادی که صاحب این امورند (۳: ص ۱۸۲).

چنان‌که خواهیم دید، شباهت زیادی بین این گفتهٔ کوتاه فارابی و بحث مفصل وبلن در این کتاب دربارهٔ طبقهٔ تن‌آسا وجود دارد. وبلن می‌خواهد بگوید مردم طبقهٔ مرفه یا تن‌آسا، نشانه‌هایی از خوی بربریت دنیای قدیم را با خود دارند، و هدف این طبقه از مصرف آشکار و ولخرجی و تفاخر به آنها، تثبیت برتری و تسلط خود بر طبقه و لایه‌های پایینی جامعه است (۷: ص ۲۶۳). از سوی دیگر، هربرت مارکوزه شخصیت برجستهٔ مکتب فرانکفورت که چند دهه پس از مرگ وبلن شهرت یافته، از بعضی جهات دیدگاهی همانند وبلن دارد، چنان‌که قانون عرضه و تقاضا را طوری تحلیل می‌کند که گویی با قانون مصرف تظاهری و سپس تقویت خوی یغماگری (جنگ همه علیه همه) تفاوت چندانی ندارد (۶: صص ۱۹-۲۶). این نکته چندین بار اشاره شد که خوانندهٔ دقیق باید توجه داشته باشد که هدف اصلی وبلن تحلیل و توصیف زندگی مردم امریکا در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم است. مردمی که بخشی از آنها سرخ‌پوستان بومی، و بخشی درون‌کوچندگان حاشیه‌نشین مانند وبلن و پایین‌تر از او هستند که عموماً از لایه‌های متوسط و پایین جامعه‌اند و بخش عمده‌ای هم از نوادگان ماجراجویانی هستند که بیشتر در لایه‌های بالاتر جامعه قرار دارند و پدران آنها عملاً برای یغماگری و دست‌اندازی به سرزمینی آمدند که مردمی بومی در آنجا زندگی می‌کرده و برای خود تمدن و فرهنگی داشته‌اند. با

وجود این ورود نامیمون آن ماجراجویان «کشف امریکا» عنوان شده و می‌شود. دربارهٔ نقد آثار وبلن، در قسمت قبلی این مقاله به‌طور موردی اشاراتی رفت، و نقد گسترده و عمیق‌تر این کتاب را برعهدهٔ خوانندگان محترم می‌گذاریم. در اینجا فهرست عناوین کتاب‌های وبلن را برای اطلاع بیشتر علاقه‌مندان ذکر می‌کنیم:

- (1899) *The Theory of the Leisure Class, An Economic Study of Institutions*, New York, New American Library.
- (1904) *Theory of Business Enterprise*, New York, Scribner.
- (1914) *The Instinct of Workmanship and the State of the Industrial Art*, New York, MacMillan.
- (1915) *Imperial Germany and the Industrial Revolution*, New York, Kelley.
- (1917) *An Inquiry into the Nature of Peace and the Terms of its Perpetuation*, New York, Kelley.
- (1918) *The Higher Learning in America: A Memorandum on the Conduct of Universities by Businessmen*, New York, Sagamore.
- (1919) *The Engineers and the Price System*, New York, Huchsch.
- (1919) *The Place of Science in Modern Civilization and Other Essays*, New York, Russell.
- (1919) *The Vested Interests and the Common Man, Modern Points of View and the New Order*, New York, Kelley.
- (1923) *Absentee Ownership and Business Enterprise in Recent Time: The Case of America*, New York, Viking.
- (1925) *The Laxdoela Saga* (Translated by Veblen), New York, Huchsch.
- (1934) *Essays in Our Changing Order*, L. Ardzoomi (ed.), New York, Viking.

همان‌گونه که گفته شد، وبلن را از جمله علمای اجتماعی نقاد قلمداد می‌کنند. ولی کسی که اندیشه‌ای، دیدگاهی، یا عملکردی را نقد می‌کند، خواهی نخواهی خود را هم در معرض نقد دیگران قرار می‌دهد. بی‌تردید کتاب نظریهٔ طبقهٔ تن‌آسا هم از نقد مبرا نیست. اصولاً یکی از راه‌های مؤثر رشد و بالندگی علم و بومی شدن آن، تفتیدن اثر علمی در بوتهٔ نقد است. اگر علم جدید در جامعهٔ ما هنوز بومی نشده، بخشی هم

به دلیل آن است که سنت پیشینیان خود را فراموش کرده‌ایم و نقادی در محافل و روابط علمی ما جایگاهی ندارد. برخورد با قضاوت‌ها و دستاوردهای علمی، نه از طریق تعارفات دوستانه و نان به هم قرض دادن به جایی می‌رسد و نه برخورد تخطئه‌آمیز و خشونت‌بار و محکوم‌کردن‌ها صحیح است که اینها همه نشانه‌های خامی است و راه را بر حرکت علمی می‌بندد. به جای اینها برخورد با قضاوت‌های علمی دیگران باید از طریق ارزیابی‌های منطقی و نقادی بدون حب و بغض و تعصب صورت گیرد. ما امیدواریم دانش‌پژوهان ژرف‌اندیش اگر هم نقدی بر گفته‌های ویلن دارند، شایسته آن است که با استدلالی محکم‌تر از ویلن و با زبانی رسا با قلم خود به نقد و رد گفته‌های ویلن پردازند. اندیشه علمی با صیقلی که بر اثر نقد و ارزیابی عالمانه، منصفانه و اخلاقی می‌خورد، بالنده و کارساز می‌شود. مشکلات اجتماعی موجود را که نمی‌توان نادیده گرفت و به قول معروف برای حل مسئله نمی‌توان صورت مسئله را پاک کرد. امروزه علم و تکنولوژی پیشرفتی چشمگیر پیدا کرده و خواهی‌نخواهی امواج آن ما را هم تحت تأثیر قرار داده است و مثل بسیاری ممالک می‌توان از پیشرفت علم و تکنولوژی در حل مسائل اجتماعی کمک گرفت، از این‌رو برخورد با علم باید مناسب با مقتضیات علمی باشد. این را همه می‌دانیم که مهم این نیست که ویلن - و هر نویسنده و گوینده‌ای غیر از ویلن - همه‌چیز را درست فهمیده باشد یا خیر. مهم آن است که اندیشه علمی در محیط ما پویا، زاینده و خودجوش شود. به گفته زیبای فروغ فرخزاد، «پرواز را به خاطر بسیار، پرنده مردنی است».

ترجمه این کتاب برای مترجم مشکل‌تر از متون دیگر نظری بود. زیرا ویلن رندانه، طنزآمیز و کنایاتی سخن می‌گوید و ترجمه متنی با این کیفیت چندان ساده نیست. زبان طنز در هر جامعه با ویژگی‌های فرهنگی آن جامعه هم ارتباط دارد. علاوه بر این، مترجم این اثر هم تجربه‌ای در طنزنویسی ندارد. بنابراین متن ترجمه‌شده، برخلاف اصل متن، یک اثر طنزآمیز نیست. سبک نوشتاری ویلن به گونه‌ای است که بعضی او را صاحب سبک خاص ویلنی می‌دانند، و به‌ویژه این کتاب او را به‌صورت یک اثر ادبی و هنری هم مورد توجه قرار می‌دهند، هرچند بعضی از دانشجویان آن زمان از سبک او به‌عنوان بیانی نارسا و ناخوشایند یاد کرده‌اند، غافل از اینکه پس از انتشار آن در محافل علمی و ادبی سخت مورد توجه

قرار گرفت. در هر حال، مترجم از توانایی خود در ترجمه کتاب هیچ ادعایی ندارد (این متاعم که تو می‌بینی و کمتر زینم). حتی به جرأت می‌توانم بگویم که ای کاش این اثر با ترجمه بهتری صورت می‌گرفت. اشاره می‌کنیم که از جمله مشکلات ظریف این کار، ترجمه افعال جملات بود. و بلن در حالی که بحثی تاریخی و متعلق به گذشته را مطرح کرده و نخست افعال را در صیغه گذشته آورده، ناگهان با روش خاص خودش صرف افعال را به زمان حال برگردانده، در حالی که بحث قبلی را ادامه می‌دهد. تا جایی که مترجم درک کرده، این عمل ظاهراً بی‌هدف و از روی بی‌دقتی نبوده، زیرا منظور اصلی او شرح و نقد زمان حال است. ما در ترجمه نمی‌توانستیم دقیقاً این روش و بلن را دنبال کنیم، بلکه به مقتضیات بحث و به تناسب زبان و حال و هوای خودمان کمی سنت‌شکنی کرده‌ایم، هر چند که این ملقمه صرف افعال در ترجمه هم بازتاب پیدا کرده است.

اشاره می‌نماید که و بلن در متن کتاب از برخی امثال، حکم، و اشعار به زبان لاتین استفاده کرده، و مترجم تا جایی که می‌توانسته و مطمئن بوده، آنها را به فارسی برگردانده است، و هر جا که از عهده او خارج بدو (که در عین حال در بیان مطلب گسیختگی ایجاد نشده) عبارت لاتینی را به حال خود باز گذاشته است. نکته دیگر اینکه در این کتاب از هیچ شیوه استناد معینی، چه در پاورقی صفحات یا در پایان کتاب، استفاده نشده؛ شاید یکی به این دلیل بوده که موازین کمی و صوری روش‌شناسی تحقیق در نیمه دوم سده بیستم به بعد حساسیت و دقت بیشتری یافته است، و دوم اینکه چون و بلن خود از پرچمداران نظریه اجتماعی-اقتصادی (پیشکسوت مکتب نهادگرایی) است، در طرح عمده مطالب از ذهن خویش سود برده، و به ضرورت رعایت قواعد صوری مفید نشده است، گر اینکه گاهی در متن به ذکر نام و گفته افرادی مانند جان استوارت میل، اسپنسر و مانند آنها یا به گفته و نام جان دیکنز، برنارد شاو و غیره اشاره شده، و از این بابت غیر مستند نیست. خواننده محترم درمی‌یابد که مترجم در تدوین پیش‌گفتار، قاعده سنددهی اجرا شده است. علاوه بر این، در پاورقی صفحات متن هم گاهی ذکر یک منبع یا توضیح را لازم تشخیص داده و آن را اضافه کرده است.

در پایان از همسر ارجمندم خانم آذر مینا که با وسواسی قابل تقدیر تمامی

دستنوشته مرا - حتی گاهی دو یا سه بار - مطالعه و ویرایش نموده‌اند سپاسگزارم. نگرانی ایشان برای اینکه مطلبی روشن و روان ارائه شود در صفحه به صفحه کتاب مؤثر افتاده، هر چند قضاوت درباره میزان روانی مطلب، در حق خواننده است. سرانجام کمک مسئولین محترم نشرنی و احساس تعهد حرفه‌ای و علمی آنها قابل ستایش است و تشکر و قدردانی خود را نسبت به آنها به‌ویژه مدیریت محترم نشرنی اعلام می‌نماید.

### فهرست منابع

۱. آریان‌پور، ا. ج.، *جامعه‌شناسی هنر*، نشر سوم، تهران، ۱۳۴۵.
۲. بلاک، م.، *اقتصاددانان بزرگ*، ترجمه غلامعلی فرجادی، انتشارات وثقی، ۱۳۷۵.
۳. فارابی، ابونصر محمد، *سیاست مدینه*، ترجمه و تحشیه از دکتر سیدجعفر سجادی، تهران، ۱۳۵۸.
۴. گالبرایت، ج. ک.، *جامعه متمول*، ترجمه حسین شجره، مؤسسه علوم اداری، ۱۳۴۰.
۵. گالبرایت، ج. ک.، *کالبدشناسی قدرت*، ترجمه دکتر احمد شهباز، تهران، ۱۳۶۶.
۶. مارکوزه، ه.، *گفتاری در رهایی*، ترجمه محمود کتابی، نشر پرسش، ۱۳۸۰.
۷. هایلبرونر، ر.، *اقتصاددانان بزرگ جهان*، ترجمه دکتر احمد شهباز، انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۰، همچنین به مجله نگین شماره‌های ۱۲۳ و ۱۲۴، مرداد و شهریور ۱۳۵۴ مراجعه کنید.
8. Bottomore, T. B., *Sociology: A Guide to Problems and Literature*, 2nd ed. 1975.
9. Coser, L. A., "American Trends", in: T.B. Bottomore and R. Nisbet (eds.), *A History of Sociological Analysis*, 1979.
10. *International Encyclopedia of the Social Sciences*, The MacMillan Co. & the Free Press, vol. 4 and 16, 1968.
11. Shapiro, E., *Macroeconomic Analysis*, 1974.
12. Sorokin, P. A., *Contemporary Sociological Theories*, 1964.
13. Vernon, R., "The Theory of the Leisure Class by Thorstein Veblen," *Deadalus*, (Jou), no. 4, 1974, pp. 53-57.
14. Veblen, T. B., *The Theory of the Leisure Class*, Unwin Books, 1970.

## مقدمه

به قلم سی. رایت میلز

تورستین ویلن برجسته‌ترین نویسنده‌ای است که آمریکا را به نقد کشیده و نیز در آمریکا پرورده شده است. زبان او بخشی از زبان متداول هر آمریکایی باسواد است. آثار او نمایان‌ترین سهمی که یک آمریکایی می‌تواند داشته باشد، در بررسی جامعه آمریکایی داشته است؛<sup>۱</sup> سبک وی که او را به عنوان

---

۱. شاید میلز تعمد داشته است که این مقدمه را به شیوه قلم ویلن، با کنایه و ابهام آغاز کند، به طوری که ترجمه فارسی آن کمتر می‌تواند منظور او را برساند. گو اینکه جملات میلز هیچ پیچیدگی ندارند، ولی خواندن آن به زبان اصلی لطف دیگری دارد. برای مثال شاید تصور شود واژه «نمایان» که در اینجا آمده می‌توانست جای خود را به معادل بهتری بدهد، درحالی که ویلن آن را به صورت واژه‌ای خاص به طور مکرر و حتی در عنوان یکی دو فصل استفاده کرده است (برای نمونه conspicuous leisure یا conspicuous consumption = تن‌آسایی نمایان یا نظاهری و مصرف نمایان یا نظاهری) و میلز در اینجا با زیرکی خوشابندی آن را به کار گرفته است. همچنین واژگان آمریکا و آمریکایی را که پشت سرهم به کار برده، خالی از لطف نیست. ویلن تبعه آمریکا بود، در آمریکا پرورده شد، ولی در آن جامعه حاشیه‌نشین بود و با داشتن مدارج عالی علمی چندی بی‌کار. فراموش نکنیم که خود میلز هم که آمریکایی آمریکایی بود وضعیتی چندان بهتر از ویلن نداشت و به خاطر موضع نقادانه‌اش، خداوندان قدرت در آن

تنها نویسنده طنزپرداز در بین دانشمندان اجتماعی معاصر معرفی می‌کند، سبک جاافتاده رایج در جامعه‌ای است که او آن را تشریح کرده است. کتاب طبقه‌ن‌آسا، که اکنون بیش از یک نسل است خوانده می‌شود، نمونه کوچکی از شیوه گفتار اوست.

ویلن سرنوشتی را که بر آثارش تحمیل شده، درک می‌کرده است. کسی که ذهنی غیرمتعارف داشت، شیوه فکری متعارفی را پی‌ریزی کرد؛ یک بدعت‌گذار [رافضی] که دیدگاه‌هایش در راه و روش تفکر اجتماعی امریکایی، جایی برای خود پیدا کرد. درحقیقت، چشم‌انداز و طرح وی چنان مورد پذیرش قرار گرفت که گویی برای نقادی، معیاری بهتر از قانونی که ویلن وضع کرده است، وجود ندارد. همه اینها ثابت می‌کند که آفرینش چنین نقدی از یک جامعه که هم سرزنش‌آمیز و هم ستایش‌آمیز باشد، مشکل است.

آثار ویلن هنوز هم خواندنی است، آن هم نه فقط به خاطر اینکه نقد او هنوز هم پذیرفتنی است، بلکه به دلیل سبک سخن اوست که حتی هنگامی هم که به طور جدی نقد نمی‌کند، باز گفتارش خواندنی است. سبک نویسندگی، یک جنبه قوی در علوم اجتماعی امریکایی به‌شمار نمی‌آید. درواقع، اگر هم بعضی تاریخ‌نگاران سبک ویژه‌ای را می‌پروراندند، اما بیشتر جامعه‌شناسان از داشتن سبکی خاص اجتناب می‌کنند، و از این نظر، ویلن بیشتر یک تاریخ‌نگار است تا یک «دانشمند اجتماعی». به‌رحال، این سبک ویلن است که او را به صورت جامعه‌شناس گمنام و ناموفق «عصر پیشرفته» همچنان زنده نگه داشته است. ویلن در سال ۱۹۲۹ فوت کرد. و این عصر، درست پس از کالبدگشایی آن به وسیله ویلن، به تاریخ پیوست.

جرج برنارد شاو در پیش‌گفتاری که بر کتاب *انسان و انسان برتر*<sup>۱</sup> نوشته است، خاطر نشان می‌سازد که «... کسی که ادعایی برای گفتن دارد، به

---

جامعه استقبالی از حضور و وجود او نمی‌کردند. شاید هم به دلیل فشارهای روانی-اجتماعی بود که مرگ نسبتاً زود به سراغ میلز آمد. م.

ضرورت موضوعی و اعتقادی که دارد و به قدرت سبکی مؤثر، آن را به پیش می‌برد. اگر هم ادعای او به جایی نرسد، سبک او باقی می‌ماند. داروین، سبک جاب<sup>۱</sup> و هندل<sup>۲</sup> را خراب‌تر نکرد، همان‌طور که مارتین لوتر، سبک گیوتو<sup>۳</sup> را چندان برهم نزد. همه ادعاها دیر یا زود خالی می‌شوند، دنیا پر از آثار سنگواره‌های هنرمندانه‌ای است که اعتبار واقعی درون آنها تهی شده است، ولی شکل آنها همچنان عالی است».

این نکته دربارهٔ ویلن صدق می‌کند، گرچه نمی‌توان گفت تمام «اعتبار واقعی» آثار او «از بین رفته است».

## ۲

در یک دنیای ستمگر، سبک ویلن به اندازه‌ای خوشایند است که انسان می‌خواهد برای پیشبرد فرزاندگی، آن را دست‌نخورده محافظت کند. شاید امروز معنای گفته‌های او همه صادق نباشد، اما منظور او همچنان بدون خدشه و روشنگر است. گذشته از اینکه آیا بهترین نمونه شیوه سخن او در این نخستین کتابش عرضه شد یا خیر، در هر صورت کتاب‌های ویلن در عین حالی که تفسیری همه‌جانبه از زندگی امریکایی ارائه داده‌اند، در کل کاری هنرمندانه‌اند.

همچون آثار هنری، کتاب‌های ویلن همان کاری را می‌کنند که همه هنرها به‌طور کلی باید انجام دهند. آنها ادراک جزئی، احساس، و محرک‌های عادی دنیای کلیشه‌ای ما را متلاشی می‌کنند؛ دگرگونمان می‌سازند، تا تصویرهای ذهنی تازه‌ای را ببینیم، احساسشان کنیم، و به سوی آنها پیش برویم، تصویرهایی که بسیاری از آنها طنزآلود، روشنگر، و رندانه‌اند.

ویلن، دنیای همبسته‌ای را می‌آفریند که هر بخش آن به‌خوبی قابل درک است، و انواع مردان و زنان جلوه‌گری را در خود جای داده که به‌زودی می‌توان آنها را شناخت. می‌شود از او یاد گرفت که موضوع همهٔ مطالعات

1. Job

2. Handel

3. Giotto

اجتماعی، به طور کلی این است که نوع مردان و زنانی را باید شناخت که به وسیله جامعه‌ای معین، ساخته و پرداخته می‌شوند - و باید درباره آنها با معیارهایی روشن داوری کرد. بسیاری از شوخی‌های ویلن بر پایه همین معیارهای تازه و روشنی قرار دارد که خودش ساخته است.

درونه و قالب کتاب‌های ویلن یکی است. هرچه خواننده از گفته‌های او درمی‌یابد، دقیقاً همان چیزی است که ویلن می‌گوید. گفته‌هایش به دل می‌نشیند، و ژرفکاوی‌هایش، چنانچه به موقع مکشوف شود، کیفیت زندگی انسان را متحول می‌سازد. اندیشه او را، به واقع نمی‌توان جز به راهی که خودش بیان داشته است، ارائه کرد، و به همین دلیل است که آثار او را، مانند هر کار هنری، باید برای خودتان «بخوانید».

## ۳

تورستین ویلن در یافت، دنیایی که در آن زندگی می‌کند، زیر سلطه «واقعیت‌گرایی سفیهانه» است. اینجاست که باید همان اصطلاحات متافیزیکی ویلن را به کار گرفت - منظور دیدگاه ژرفکاوانه او از ماهیت واقعیت‌گرایی پیش‌پاافتاده امریکایی است. وی عقیده داشت بیشتر سردمداران امور که در ذهن همگان، تجسم هوشمندی هستند، در عمل افرادی بی‌خردند؛ آنها همان سرمایه‌داران خیال‌باف تگ‌سگال<sup>۱</sup> هستند، تصمیم‌گیرانی که سربازان را به جنگ می‌کشند و زندگی روزمره شهروندان را در صلح نگه می‌دارند؛ سفیهانی که در سلسله‌مراتب مالی، بالاترین جایگاه را دارند.

این یک شوخی محض نیست، بلکه عنصری اساسی در دیدگاه ویلن است که او را واداشت تا در سال ۱۹۲۲ چیزی را بنویسد که ممکن است امروز هم همین حقیقت به قلم آورده شود: «وضعیت کنونی جامعه امریکایی، چیزی مانند یک درمانگاه روان‌پزشکی است. برای اینکه وضعیت

۱. monomaniac، کسی که برای یک مورد خاص، گرفتار جنون است. - م.

مزبور شناخته شود، بی تردید باید عوامل متعدد دیگری در نظر گرفته شود. اما جامعهٔ امریکایی را نمی‌توان بدون توجه به برخی جنبه‌های ذهنیت نامتعادل و پریشان متداول مردم، به خوبی درک کرد؛ به فرض اینکه این امر، حالتی گذرا باشد، ولی برای شرایط کنونی شایان اهمیت است. شاید عمومی‌ترین و بارزترین نمود این ذهنیت نامتعادل را بتوان در بعضی حالت‌های ترسویی و زودباوری بیمارگونه‌ای دید که در میان بخش عظیمی از مردم امریکایی مشاهده می‌شود.»

درک این شعور ناتوان مردم که پیرامون ویلن را فراگرفته بود، همراه با ذهنی نیرومند و منش ایستادگی در مقابل آن، محور اصلی جهان‌بینی ویلن بود. تفاوت دیدگاه او با نگرش رایج در اطراف ویلن را می‌توان از ناتوانی کامل او در تصدی شغل «فروشنده» باز شناخت.

## ۴

گفته می‌شود ویلن مانند یک جوان، سخن‌های نسنجیده و غیرقابل درک نوشته است. دانشجویانش او را آدمی بی تفاوت می‌انگاشتند و او هم وانمود نمی‌کرد که عاشق آنهاست. ویلن هرگز به یک شغل آراسته دانشگاهی دست نیافت. طبق معیارهای سدهٔ نوزدهم، او آدم آراسته‌ای نبود. پیرمردی ثابت قدم و از دورویی بیزار بود. وی با راه و روش زندگی و کارهای خود، به طور واقعیت‌گرایانه و افسانه‌ای [رمانتیک]، مخالفت خود را با دورویی نشان می‌داد. آدمی سبکبار و آزاده بود که چاپلوسان مغرور از او بیزار بودند. انسان ازده و کنجکاو که رفت و آمد مردم را تماشا می‌کرد، و شهروندان هوچی و گریبندگان چرب‌زبان، او را به مبارزه می‌خواندند، ولی ویلن از بازی با آنها سر باز می‌زد. طبیعی بود که ویلن را، از روی احساسات، بارزترین روشنفکر از خودیگانه به‌شمار آورند، یا شاهزاده‌ای بدانند که حتی در گتو<sup>۱</sup>ها

۱. ghetto، محلهٔ یهودی‌ها، مخصوصاً در ایتالیا، که عموماً به معنای محل زندگی و سکونتگاه اقلیت فقیرنشین در شهرهای بزرگ صنعتی به کار می‌رود. -م.

[آلونک‌ها] هم جایی نداشت. اما پرهیزکاری ویلن را نباید از خودبیگانگی دانست، این یک اشتباه است. روشنفکران مدرن، از خودبیگانگی را نوعی موفقیت می‌دانند، ولی ویلن شکست‌خوردهٔ مادرزاد بود. از خودبیگانگی تظاهری، خود نوعی موفقیت بود، و ویلن از این کار بسیار عار داشت. وی در منش و کردار و در اندیشه و زندگی روزمره، در ردیف اغیار بود، و کارهای فکری‌اش، گریای چنین احساسی است.

او تقریباً خارجی بود، چنانچه کسی به او می‌گفت «اگر اینجا را دوست نداری، به همان جایی برگرد که از آنجا آمده‌ای»، آنجا بجز ویسکانسین یا مینه‌سوتا<sup>۱</sup> کجا می‌توانست باشد؟ وی در سال ۱۸۵۷ در یک خانوادهٔ نروژی درون‌کوچنده در ویسکانسین زاده شد و هنگامی که هشت‌ساله بود با پدر کشاورزش به مینه‌سوتا رفت.

پس از نه سال کارکردن در کشتزار، روانهٔ کارلتون شد و به یک دبیرستان جامع در نورث‌فیلد<sup>۲</sup>، مینه‌سوتا رفت. بعضی می‌پندارند این دوران بر ویلن تأثیر کلی گذاشت، ولی احتمالاً چنین نیست. پس از اینکه دوران دبیرستان را در سال ۱۸۸۰ به پایان رساند، کوشید تا وارد یک فرهنگستان میدوستی<sup>۳</sup> شود. سال بعد برای ادامهٔ تحصیلات دانشگاهی به جان هاپکینز<sup>۴</sup> رفت و در سال ۱۸۸۴ درجهٔ دکترای خود را از دانشگاه ییل گرفت. اما کاری برای ویلن وجود نداشت. از این‌رو، به کشتزار برگشت. با دختر یکی از کارمندان دانشگاه ازدواج کرد. هنوز شغلی نداشت. شش یا هفت سال را در سرگردانی و بیکاری سپری کرد. کشتزار، جایی برای یک دانش‌پژوه نداشت، گرچه در مزرعهٔ ویلن، مطالعه دور از انتظار نبود. ویلن با پدرش

1. Minnesota

2. Northfield

۳. midwest یا middlewest، هم به معنای خاص (قسمتی از نیمهٔ شمالی ایالات متحد آمریکا، ایالات مرکزی شمالی) و هم به معنای عام به‌کار می‌رود؛ که در این صورت منظور از آن نماد خرده‌فرهنگ و سابقهٔ تاریخی آن در ایالات متحد امریکاست. م.

4. Johns Hopkins

گفت‌وگوی زیادی داشت و چیزهای فراوانی از او می‌آموخت.

در سال ۱۸۹۱، برای دنبال کردن تحصیلات به کرنل رفت و چیزی طول نکشید که نخستین شغل علمی خود را در دانشگاه شیکاگو به دست آورد. وی زندگی غیرمتمتعاری داشت، و همسرش مدتی او را تنها گذاشت و دوباره نزد او بازگشت. می‌گویند، دخترها ویلن را دوست داشتند و او هم اعتراضی نمی‌کرد. در دانشگاه از او خواستند که استعفا بدهد. از این رو با همسرش به استنفورد رفت و در آنجا به کار مشغول شد، و داستان شیکاگو کمابیش از سر گرفته شد. همسرش هم رفت و این بار دیگر برنگشت. در این زمان به تدریس در دانشگاه میسوری پرداخت و چهار یا پنج تا از بهترین کتاب‌هایش را در آنجا نوشت، درحالی‌که در زیرزمین خانه یکی از همکارانش زندگی می‌کرد.

در سال‌های جنگ جهانی اول، به واشنگتن رفت و در اداره تغذیه شغل کم‌اهمیتی به دست آورد. در این کار موفق نبود. پس از جنگ، ویلن برای نویسندگی در یک مجله کوچک و تدریس در دانشکده نوین تحقیقات اجتماعی، که بهشت آینده علمای پناهنده بود، به نیویورک رفت. سپس راهی استنفورد شد، و در کلبه‌ای نزدیک جنگل زندگی می‌کرد، تا اینکه در سوم اوت ۱۹۲۹ مرگ به سراغش آمد.<sup>۱</sup>

در تاریخ دانشگاهی آمریکا، کسی به اندازه ویلن دچار ناکامی نبوده است. وی آدمی آزاده و سرسخت بود، و اگر بخوایم او را در جامعه آمریکایی در گروهی دسته‌بندی کنیم، باید او را از سرسخت‌ترین آمریکایی‌ها - وُبل‌ها<sup>۲</sup> - بدانیم. ویلن درحالی‌که عالی‌ترین سطح علمی را داشت، می‌کوشید تا مانند یک وُبل‌ی زندگی کند. این موقعیت، جایی عجیب برای چنین کوششی بود. وُبل‌ها، آدم‌هایی آموزش‌ندیده، اما همچون ویلن آزاده بودند و تنها جنبش

۱. ژوزف دورفمان در کتاب خود با عنوان *تورستین ویلن و امریکای او* (انتشارات وایکینگ،

۱۹۳۴)، درباره زندگی و کار ویلن به تفصیل گفت‌وگو کرده است. (میلز)

۲. *Wobblies*، کارگران صنعتی جهان (L.W.W.): اتحادیه‌ای کارگری است که در سال ۱۹۰۵ بنیاد

نهاده شد، و ایدئولوژی سندیکایی داشت. (میلز)

ناراضیان قرن بیستم آمریکا بودند که به طبقه متوسط وابستگی نداشتند. ویلن آدمی شدیداً ناراضی و کمرو بود، و نوعی وِلی وِلی روشنفکر به شمار می آمد.

## ۵

از زمان ویلن دو مکتب جامعه‌شناختی در آمریکا رشد کرده است. یکی بُت «روش» را می تراشد و دیگری بُت «نظریه» را. هر دو مکتب، بینایی خود را برای مطالعه کامل از دست داده‌اند.

آساردان‌های ماهر، راست و دروغ را آن قدر خُرد و ریز می‌کنند که نمی‌توانیم تفاوت بین آنها را بیان کنیم. با روش‌های بسیار دشواری که در پیش می‌گیرند، موفق می‌شوند انسان و جامعه را به‌طور سطحی بررسی کنند، و ذهن خودشان را هم به سطحی اندیشی می‌کشانند.

از سوی دیگر، نظریه پردازان بزرگ که نماینده سازمان یافته بخش کوچکی [جداً افتاده؟! ] از جامعه هستند، توصیف، تبیین و درک روشن کردار انسانی و جامعه را کنار گذاشته‌اند: آنها مطالب نامنظمی را که از جامعه‌شناسان برجسته سده نوزدهم فرا گرفته‌اند، در قالب نشری پر آب و تاب و کشدار مطرح می‌کنند، و در این فرایند، حرف‌های آغازین خود را با نتایج و یافته‌های پایانی تحقیق، عوضی می‌گیرند.

این دو مکتب عمده در عمل باعث شده است که علوم اجتماعی کنونی به‌صورت روش اطمینان‌یابی مصنوعی [یا مقطعی] درآید که هیچ‌کس نمی‌تواند از آن مطلب عمده‌ای درباره انسان و جامعه بیاموزد. مکتب اولی، صوری و خالی از محتوا و ابتکار است، و دومی هم صوری، اما مبهم و مغلق‌گویانه است.

این اثر ویلن، در برابر گرایش مسلط غفلت‌آمیز، یک اعتراض برجسته است. او همواره می‌خواست بین امور سطحی و مهم تمایز قائل شود، و نگران بود که در دام کارهای پرمشغله و پر ادعای دانشگاهی نیفتد.

در عین حالی که به تفکر علاقه داشت، پیوسته چشم بینای ذهن خود را متوجه موضوع‌های عینی می‌کرد که به مطالعه و بررسی آنها مشغول بود. ویلن واقعاً نمی‌توانست یک متخصص باشد. به فلسفه پرداخت، علم اقتصاد یاد گرفت، در عین حال هم جامعه‌شناس و هم روان‌شناس بود. متخصص‌ها دنیایی می‌ساختند که فقط مناسب با جهان‌بینی خودشان باشد، ولی ویلن کارشناس ضد تخصص بود. به‌طور خلاصه اندیشمندی اجتماعی با سستی استوار بود، و می‌خواست کاری را انجام دهد که هگل، کنت، مارکس، اسپنسر، و وبر - هر کدام به راه خودشان - در انجام آن کوشیدند:

جست‌وجو و درک اساس و پایه‌های یک جامعه و دوران کامل عیار؛  
 نشان دادن خصلت‌های انسان‌های نوعی موجود در آن؛  
 مشخص کردن مقصد اصلی آن.

نتایج کوشش ویلن در جهت انجام این امور را در مجموعه‌ای نزدیک به ده کتاب می‌توان مطالعه کرد. نخستین کار ویلن که در سال ۱۸۹۹ منتشر شد، همین کتابی است که اکنون در دست شماست. پنج سال بعد کتاب نظریه قضیه کسب و کار<sup>۱</sup> را منتشر کرد، سپس در سال ۱۹۱۴ کتاب انگیزه کارگرایی<sup>۲</sup> را انتشار داد. هنگامی که جنگ جهانی اول در گرفت، به‌طور طبیعی نظر ویلن به سوی آن کشیده شد، و کتاب آلمان سلطه‌جو<sup>۳</sup> را در سال ۱۹۱۵، و ماهیت صلح<sup>۴</sup> را در سال ۱۹۱۷ به چاپ رساند. چند سال بعد، کتاب‌های آموزش عالی<sup>۵</sup> و منافع مسلط<sup>۶</sup> را نوشت و مقاله‌های تخصصی‌تر خود را در مجموعه‌ای به نام جایگاه علم در تمدن جدید<sup>۷</sup> گرد آورد. کتاب مهندس‌ها و نظام قیمت‌ها<sup>۸</sup> را در سال ۱۹۲۱، و مالکیت غایب<sup>۹</sup> را در سال ۱۹۲۳ انتشار داد - که شاید این

1. *The Theory of Business Enterprise*

2. *The Instinct of Workmanship*

3. *Imperial Germany*

4. *The Nature of Peace*

5. *The Higher Learning*

6. *The Vested Interests*

7. *The Place of Science in Modern Civilization*

8. *The Engineers and the Price System*

9. *Absentee Ownership*

اثر آخری، بهترین کتاب ویلن باشد. مجموعه مقالاتی در نظم متحول ما<sup>۱</sup>، پس از مرگ او منتشر شد. این آثار، میراث ویلن را تشکیل می‌دهند که برای استفاده جامعه بشری به‌جا گذاشت. آثار مزبور بهترین مجموعه‌ای است که به‌وسیله یک فرد واحد درباره جامعه امریکایی نوشته شده است. برای کسانی که می‌خواهند نیاکان خود را بشناسند، میراثی بهتر از آن وجود ندارد.

## ۶

از آنجا که روشنفکران، همچون امروز، در دنیای محافظه‌کاری زندگی می‌کنند، ویلن هم که نامش فراموش نشده، در سال‌های دهه ۵۰ به‌عنوان یک محافظه‌کار شناخته شد، و از زاویه‌ای نسبتاً رسمی، وی را یک نقاد محافظه‌کار امریکایی شناخته‌اند. ویلن در بین همه ارزش‌های غیرمبهم، آن را که همه امریکایی‌ها ارزشمند می‌دانند، صمیمانه پذیرفت: ارزش کارایی، سودمندی، و سادگی مصلحت‌گرایانه. بی‌تردید، انتقاد او از نهادها و فعالان جامعه امریکایی بر این پایه بود که باور داشت این ارزش امریکایی به‌خوبی رعایت نمی‌شود. به عقیده من، اگر بتوان ویلن را آدمی سقراط‌منش به‌شمار آورد، وی در راه و روش خود همان‌طور امریکایی بود که سقراط آنتی.

به‌عنوان یک منتقد، کار ویلن بسیار مؤثر بود، زیرا ارزش امریکایی کارایی را برای نقد واقعیت امریکایی به‌کار گرفت. او به‌طور جدی فقط به همین ارزش متوسل شده و آن را با گستردگی و به‌طور کوبنده‌ای به‌کار می‌برد. این‌گونه نگرش در نقد امریکایی در سده نوزدهم شگفت بود، چنان‌که امروز نیز چنین است. [منتقدان دیگر] یکی مانند هنری آدامز<sup>۲</sup> از بالای کوه سن میشل<sup>۳</sup> به پایین می‌نگریست یا مانند هنری جیمز<sup>۴</sup> از این سو به آن سوی انگلستان نظر می‌انداخت. شاید بتوان گفت با ویلن، کل شیوه نقادی امریکایی تغییر کرد. در زمان وی، نقش آخرین نسل امریکایی رو به افول بود و چهره

1. *Essays in Our Changing Order*

2. Henry Adams

3. Mont St. Michel

4. Henry James

نخستین نسل جدید امریکایی به عنوان نابغه سربرآورد - فرزند درون کوچنده نروژی، یهودی نیویورکی که ادبیات انگلیسی را در یک دانشگاه می‌دوستی تدریس می‌کرد، یک جنوبی که به شمال آمده بود تا نیویورک را به هم بریزد - گرچه وی منتقدی صددرصد امریکایی نبود.

ویلن ارزش سودمندی را به عنوان برجسته‌ترین ارزش پذیرفت، ولی یک ارزش دیگر امریکایی را رد کرد: اصالت اسکناس پشت‌سبز [دلار]، این خرگوش تندرو، و چنین است که در آن نهاد عجیب، با تشکیلات جدید، کارایی مهندس ساده، و پول پرستی رئیس سوداگر - که به طور بفرنجی درهم آمیخته‌اند - ویلن را وادار می‌کند تا سراسر زندگی خود را به روشن کردن تفاوت بین این دو نوع ارزش و بین پیامدهای اجتماعی آنها تخصیص دهد.

## ۷

نگرش ویلن امریکایی را می‌توان به دو بخش تقسیم کرد. نخست، جزیانی که در سراسر نوشته‌های ویلن موج می‌زند، مشخص کردن تمایز بین فعالیت‌ها و وضعیت‌هایی است که مولد و مفید هستند و آنها که برای خودنمایی و فخرفروشی انجام می‌گیرند، یا تمایز بین انجام کار انسانی شایسته<sup>۱</sup> در برابر سوداگری<sup>۲</sup>، یا زحمت‌کشی و صلح‌جویی در برابر پول‌مداری و یغماگری.

منظور وی این است که در طول تاریخ به تدریج، کار مادی بی‌ارزش و بهره‌کشی و یغماگری مایه بزرگی و بزرگواری شده است. ویلن عقیده داشت، کار به دلیل بی‌حرمتی‌ای که به آن نسبت داده می‌شود، کسالت‌آور شده است. اما، کار به دلیل کسالت‌آور بودن، بی‌حرمت نشده بود. به نظر ویلن، امروری که با دنیای روزمره و مولد ارتباطی نداشته و با کار شایسته انسانی پیوند ندارد، «تن آسایی» به شمار می‌آیند.

جنبه اصلی مفهوم طبقه تن‌آسا در تاریخ معاصر، آمیزش آن با مالکیت

خصوصی است. در اصل ویلن است که به ما می‌گوید فرمانده‌های جنگجو، اموال دشمن - به‌ویژه زنان - را می‌ربودند و از این‌رو، مالکیت آنها بر غنایم جنگی، نشانه دلاوری و زورمندی آنها بود. بنابراین، مالکیت افتخارآمیز بود، زیرا دلالت بر نیروی برتر داشت. در این دوران، رقابت در چشم و همچشمی مالی، نمود اصلی تنازع بقا به‌شمار می‌آمد. داشتن مال و افتخار بر یکدیگر منطبق بود. به این ترتیب، یک جریان تمایز رشک‌انگیز شکل گرفت: یعنی احساس «بهتر از دیگری بودن» از سوی مالکان غایب، یعنی کسانی که بیش از استفاده شخصی خودشان دارند [و دیگران برای آنها مصرف می‌کنند]، در مقابل کسانی که در حد زندگی بخور و نمیر هم نداشتند.

اعتبار عمومی، بر دارندگی استوار بود، و از همین‌رو مبنایی بود برای «خشنودی‌ای که ما آن را احترام به خوشتن» می‌نامیم. زیرا انسان خود را با توجه به قدرت مالی با دیگران مقایسه می‌کرد، و دربارهٔ مطلوب یا نامطلوب بودن وضع خود به قضاوت می‌نشست، و منجر به تلاش بی‌امان و بی‌پایان در جهت تمایز رشک‌انگیز از دیگران می‌شد.

آیا این مبارزهٔ مالی، منجر به یک زندگی پُردردسر و صرفه‌جویانه نمی‌شود؟ شاید برای مردم طبقهٔ پایین چنین باشد، ولی برای طبقهٔ بالا این‌گونه نیست. پس از تنازع بقا، کوشش انسان صرف مبارزه برای کسب پایگاه اجتماعی می‌شد و از آنجا که کار تولیدی در تحقق آن فایده‌ای نداشت، بنابراین بی‌ارزش شمرده می‌شد. اعضای طبقهٔ بالا از کار تولیدی دوری می‌جستند، و در همان حال با دیگران چشم و همچشمی داشتند. فقط داشتن ثروت برای کسب اعتبار کافی نبود، بلکه انسان باید آن را به نمایش می‌گذاشت، باید اهمیت خود را به دیگران نشان می‌داد. به‌نظر ویلن آسایش تظاهری، دقیقاً چنین کاری را می‌کرد - این رفتار، ثروت و قدرت شخص را به نمایش می‌گذاشت. این ارزش آسایش در یک جامعهٔ پولی بود. هنگامی که گروه از یک همبستگی [ستی] برخوردار بودند و اعضای آن یکدیگر را از

نزدیک می‌شناختند، آسایش و مصرف، کار نمایش ثروت شخص را انجام می‌داد. ولی هنگامی که شخص در یک حلقهٔ وسیع‌تر شامل شهرنشینان ناشناس حشر و نشر داشت، باید برای نمایش دادن ثروتش به آوازه‌گری پردازد. در چنین شرایطی، مصرف تظاهری به این خاطر ضروری بود که آراستگی و تجمل فرد را برای دیگران نمایش دهد. با [مصرف] چیزهایی که به‌طور آشکار گرانها و ضایع‌کردنی بود، شخص می‌توانست مشاهده‌گران ناشناس کوچک و بازار را تحت تأثیر قرار دهد.

به این ترتیب، فقط کار نکردن کافی نبود: کار نکردن می‌بایست با زحمت‌های گرانها، بیهودگی اشرافی، و تفریح‌های پرهزینه همراه باشد. به‌طور خلاصه باید مصرف تظاهری داشت: یعنی تباه کردن آشکار کالاهای گرانها، به‌عنوان وسیله‌ای برای کسب اعتبار.

نقطهٔ مقابل همهٔ اینها، در دنیای فکری ویلن، خدمات تولیدی در اجتماع نوین، و افراد بی‌ریا و ساده‌ای بودند که این خدمات را انجام می‌دادند. این مردم صلح‌جو «کاری به چشم و هم‌چشمی و رشک‌انگیزی نسبت به اشیا و افراد ندارند»، و از زیرکی و تیزهوشی هم بی‌بهره‌اند و افرادی مهربان و راضی به هیچ هستند، زیرا در یک جامعه، یا در یک نظام واقعیت‌گرای سفیه، چیزی خوب است که «بی‌فایده برای شخص» باشد.

بر اثر اختلاف عمده‌ای که ویلن با جرگهٔ سوداگران پول‌مدار دارد، نظریهٔ طبقهٔ تن‌آسا را با نظریهٔ نهاد سوداگری پیوند می‌زند. زیرا مالکیت و دارندگی به فعالیت‌های پولی و زندگی پول‌داری مربوط می‌شود. از نظر وی عنوان «اریاب صنعت» و تولید بی‌مسمأ بود، چرا که آنها بیشتر اربابان پول‌مدار هستند تا ارباب صنعت.

به‌طور خلاصه، کسی که این کتاب را برای نخستین بار می‌خواند، خود را در آستانهٔ دنیای واقعی و محال می‌بیند. ویلن در یکی از کتاب‌هایش بی‌مقدمه می‌نویسد: «اینها همه حرف‌های باورنکردنی است، ولی واقعیت هم‌روزه

است. او از همه ما اولیس‌هایی می‌سازد و ما را از حالت تصویر آینه‌ای، به دنیای شگفت‌انگیز واقعیت اجتماعی می‌اندازد.

۸

آنچه ویلن می‌گفت، حقیقت سترگی بود، گو اینکه شامل واقعیت‌هایی است که با مفاهیم و ویژگی‌های زمانه ما همخوانی ندارد. از این جهت حقیقت سترگی بود که پس از آثار او نتوانسته‌ایم نکته‌ای تازه درباره زمانه خودمان بیابیم که او ذکر نکرده باشد. واقعیت مهم این است که جهت‌گیری‌های ویلن از جمله سودمندترین مباحثی است که در متون انتقادی-اجتماعی امریکا ارائه شده است. تمام انتقادهای روزی از اعتبار می‌افتند؛ و بعضی گفته‌های ویلن هم برای ما دیگر مصداق ندارند. در بین تمام نقدهای ویلن، فقط می‌خواهیم نظریه او را درباره طبقه تن آسا بررسی کنیم.

۹

«نظریه طبقه تن آسا» کل نظریه ویلن نیست، بلکه یک نظریه درباره یک عنصر ویژه از زندگی طبقه برتر در یک دوره تاریخی یک ملت است. کار وی نقدی بر زندگی ثروتمندان نوحاسته‌ای بود که در زمانه تاریخ‌ساز ویلن بسیار به چشم می‌آمدند، منظور شرایط امریکا در نیمه دوم سده نوزدهم است، و اشاره به افرادی چون واندربیلت‌ها، گودها، هریمن‌ها، و گروه‌هایی از قبیل ساراتوگا اسپرینگز و نیوپورت، و نمایش زرق و برق‌های آنها دارد.<sup>۱</sup>

آنچه او نوشت درباره جامعه محلی [امریکا؟] و آخرین پناهگاه‌های آن، به‌ویژه زنان آن دوران بود. البته از او نمی‌توان انتظار داشت که در سال‌های

۱. Ulysses، پادشاه ایناکا که آشیل را به جنگ تروا برانگیخت. م.

۲. Harriman، Gould، Vanderbilt، از مدیران و تکنوکرات‌های ثروتمند امریکایی بودند که در راه آهن آن کشور کار می‌کردند، و Saratoga Springs نیز سازمانی رفاهی-بهداشتی و ورزشی بود. م.

دهه ۹۰ سده نوزدهم، نظام پایگاهی ملی شخصیت‌های حرفه‌ای را که بخشی از شبکه ملی ارتباط جمعی گسترده و سرگرمی‌ها هستند به روشنی تفسیر کند، و نیز انتظار نمی‌رفت بتواند تحول عمده در افسون ملی را درک کند که در آن ستاره سینما، شخصیت بارز آن است، یا مدیران نظامی، سیاسی و اقتصادی - یعنی نخبگان قدرتمند - که مظهر علیا مخدرة جامعه ملی شده‌اند، و واقعیت‌گرایان سفیه را به عنوان رئیس بی‌چون و چرای خود می‌پذیرند.

۱۰

دیدگاه نقادانه ویلن، بنا به گفته خودش، مبتنی بر این فرض مسلم است که «تراکم ثروت در دست قطب برتر و ثروتمند، بیانگر محرومیت سطوح پایینی جامعه است». وی همیشه می‌خواهد ثابت کند که این دورنگی همواره ثابت است و طبقه ثروتمند «طبقات پایینی را تا جایی از ابزار معیشت بخور و نمیر محروم می‌کند و از مصرف، و در نتیجه از انرژی و کارمایه آنها به حدی می‌کاهد تا ثابت کند که آنها در تلاش برای یادگیری و پذیرش اندیشه‌های نو، ناتوان هستند». همچنین حد مطلوب «مصرف تظاهری» بر این واقعیت استوار است که «حداقل بسیار ناچیزی از زندگی بخور و نمیر را برای دیگران باقی گذارد... و هرگونه کارمایه اضافی را که ممکن است پس از رفع نیازهای جسمانی برای آنها باقی می‌ماند، به سود خود تصاحب کند». در تفکر ویلن، مفاهیمی از قبیل مصرف مواد کمیاب در اقتصاد کلاسیک، و بی‌اطمینانی او نسبت به توسعه فنی را باید مبتنی بر تنازع بقا تفسیر کرد، ولی ما نمی‌توانیم بپذیریم که این موضع عجیب، عقیده واقعی ویلن باشد.

او که درباره توده جمعیت درون‌کوچنده [به ایالات متحد] و توزیع فاحش غیر عادلانه ثروت و درآمد می‌اندیشید، نمی‌توانست دوگانگی و دورنگی مزبور را واقعاً توجیه کند - و آنچه پس از جنگ جهانی دوم روی داده این است که اکثریت مردم امریکایی می‌توانند مصرف تظاهری داشته باشند.

درواقع با فقدان «طبقات پایینی که متکی به حداقل معیشت هستند»، مفهوم «مصرف تظاهری» بیانگر روشن استانداردهای زندگی برتر بود، زیرا [با فقدان طبقه پایینی] عنصر رشک‌انگیزی هم وجود نداشت. البته، جنبه زیبایی‌شناسی و هنری گفتار ویلن، بحثی جداگانه است.

۱۱

به نظر می‌رسد ویلن در طرح الگوی زندگی برتر، ویژگی‌های اشرافیت [فئودالی] و بورژوازی را به هم آمیخته است. شاید این یکی از محدودیت‌های فکری او از جامعه آمریکایی است. وی این اشتباه آشکار را در یکی دو جا مرتکب شده است. «ویژگی‌های اشرافیت و بورژوازی - یعنی نشانه‌های ضایع کردن و پول‌مداری - را باید عمده‌تاً در زندگی مردم طبقه بالاتر مشاهده و جست‌وجو کرد...» فقط کافی است که ذوق و نگرش یک دکان‌دار کوچک را بررسی کنیم تا نادرستی گفته ویلن ثابت شود.

مصرف تظاهری هم آن‌گونه که ویلن درک کرده، منحصر به طبقه بالاتر نیست. گرچه به نظر من امروزه این رفتار، به‌ویژه عنصری از زندگی طبقه بالای نوکیسه است - نوکیسه‌گانی که امتیازات صنفی جدیدی داشته‌اند، مردان و زنانی که مدیریت امور مالی را برعهده دارند یا از دیگر امتیازات صنفی برخوردارند، و نیز افراد طبقه متوسط و لایه‌های بالایی این طبقه که استاندارد و سبک زندگی آنها توأم با سختکوشی است و مصرف تظاهری هم دارند، و این رفتار در خیل «میلیونرهای تگزاس» نیز مشاهده می‌شود.

۱۲

فرض شرم‌آوردن کار که بیشتر تفسیرهای ویلن بدان متکی است، با اخلاق کاری پاکدینی<sup>۱</sup> زندگی آمریکایی، که بسیاری از افراد طبقه بالایی را هم شامل

۱. Puritan، فرقه‌ای از پروتستان‌ها که علیه سنت‌های مذهبی قیام کرده و طرفدار سادگی در نیایش دینی بودند. م.

می‌شود، تطابق ندارد. من تصور می‌کنم ویلن در کتاب حاضر فقط طبقه بالایی جامعه، بدون طبقه متوسط، را در نظر داشته است - و مسلم است که نمی‌خواهد مطلبی درباره طبقه متوسط پاکدین و ثروتمند بنویسد. او نمی‌خواست آنچه را یک سوداگر انجام می‌دهد و بسیار کم تولیدی بود، «کار» بنامد. از نظر او واژه طبقه تن آسا را که بسیار به کار می‌برد، مترادف با طبقه بالایی جامعه بود. اما درحقیقت بخشی از طبقه بالای جامعه هم کارورز بوده و هستند - طبقه‌ای که واقعاً بسیار فعال است. اینکه ویلن فعالیت آنها را کار به‌شمار نمی‌آورد - چون واژه کار برای او مفهوم مثبت داشت - چندان قابل قبول نیست. به علاوه، چنین برداشتی درک ما را از طبقه بالاتر، به‌عنوان یک شکل بندی اجتماعی خراب می‌کند (یا بیشتر مبهم می‌کند)، و درواقع یکی از پایه‌های اصلی اخلاقی انتقاد از او همین است.

۱۳

ویلن به خشنودی روان‌شناختی توجه داشت، و می‌خواست کارکرد و نتایج اجتماعی بسیاری از مطالبی را که توصیف کرده، به فراموشی بسپارد. درواقع دوست نداشت واژه «کارکرد» را در این راه به کار گیرد، زیرا با توجه به ارزش‌های مورد نظر او، مایه اصلی واژه «کارکرد» با مفهوم نیروها و انسان‌های کارگرا، دقیقاً یکی بود. صرفاً از لحاظ توضیح می‌توان این سه را یکجا در نظر گرفت:

بسیاری از چشم‌اندازهای اجتماعی که ویلن به کار می‌برد تا به کمک آنها طنز گسترده خود را مطرح کند، درواقع نقاط مشترک تصمیم‌گیری بسیاری از نخبگان بود؛ چون اعتبار [نخبگان؟] بین الگوهای مختلف سلسله‌مراتب و مناطق وساطت می‌کرد. بنابراین، شأن و حیثیت، یک امر بهبوده اجتماعی نیست که فقط خشنودی فردی را تأمین کند، بلکه کارکردی وحدت‌بخش

دارد. فعالیت های آسایشی یکی از راه هایی است که تصمیم گیری بین بخش ها و عناصر مختلف طبقه بالایی را هماهنگ می کند.

این گونه فعالیت های پایگاهی، خانواده های سطح بالا را نیز هماهنگ می سازد. آنها یک بازار ازدواج دارند که کارکردهایش بسیار فراتر از خود خشنودی از طریق تظاهر به خوش ذوقی و استفاده از گل آرکیده قهوه ای و اطلس سفید است: این کارکردها اعضای طبقه ثروتمند را به یکدیگر نزدیک کرده و آنها را از پراکنندگی حفظ می کنند. با انحصاری کردن پسرها و دخترها [ازدواج درون طبقه ای]، وضعیت طبقه در قانونمندی های شجره ای تثبیت می شود.

انحصاری کردن «خودخواهانه» برای کسانی که می توانند آن را به وجود آورند، حریمی امن به وجود می آورد. دور داشتن دیگران [از این حریم] انسان متمکن را قادر می سازد تا دنیایی خصوصی برای خود بسازد و آن را نگهداری کند که در آن دنیا، با دیگران حشر و نشر داشته باشد و جوانان خود را به گونه ای پرورش دهد که برای روحیه تصمیم گیری آماده باشند. در این جریان، آنها تصمیم گیری های غیرشخصی را با حساسیت های غیررسمی به هم می آمیزند و ساختار شخصیت یک نخبه را شکل می دهند.

۱۴

کردار پایگاهی و حیثیتی [یا اعتبار] کارکرد دیگری هم دارد - که امروزه دارای بیشترین اهمیت است. شأن یا حیثیت، قدرت اجتماعی را می پروراند و آن را به اقتدار تبدیل می کند و از چالش اجتماعی محفوظ نگه می دارد.

از دیدگاه روان شناختی، «قدرت برای قدرت» بر پایه خود خشنودی حیثیتی قرار دارد. اما ویلن داشتن نوکرها، سگ ها، زن ها، و فعالیت های ورزشی نخبگان را به باد تمسخر گرفته بود، به طوری که نمی توانست بفهمد که کارکرد نظامی، اقتصادی و سیاسی این امور به هیچ وجه شوخی نیست. به طور خلاصه، قدرت آنها در دسترسی به تجهیزات نظامی و کارخانه ای را با کسب و کار غیرجدی آنها ارتباط نمی داد - گویا اینکه به باور او، کار آنها واقعاً

غیرجدی بود. من فکر می‌کنم او حیثیت و شأن را به حد کافی نشناخته بود. زیرا نمی‌توانست اهمیت کامل و همه‌جانبه آن را نسبت به قدرت درک کند. وی «طبقات متمایز» و «جمعیت زیرین» را می‌بیند، اما قدرت نخبگان را واقعاً دست‌کم می‌گیرد.

۱۵

شاید ویلن به دلیل نظریه‌اش نسبت به تاریخ، توجه بایسته‌ای به مناسبات پایگاه و قدرت نداشته است. اعضای طبقه تن‌آسای ویلن، تاریخ‌ساز نیستند، و درحقیقت کارکرد واقعی در تاریخ ندارند. زیرا به عقیده ویلن، در جامعه‌های نوین، نیروهای تولیدی، منبع حرکت تاریخ هستند و طبقه تن‌آسا یک پس‌مانده یا اشتباه تاریخی، یا یک رشد انگلی است. ویلن به روشنی و درواقع باور داشت که «این افراد، بخشی حیاتی از جامعه صنعتی نیستند». زیرا در چنین جامعه‌ای، نوآوران هستند که نقش اصلی را دارند، [ولی] در طبقه تن‌آسا، نوآور آدمی بی‌ارزش است، یا حداقل اینکه نوآوری نامطلوب است.

به نظر ویلن، نوآوران فن‌گرا، سازندگان تاریخ هستند، و به دنبال آنها کسانی قرار دارند که باید برای سازگاری با شرایط جدید، راه و روش خود را تغییر دهند. امروزه ما نمی‌توانیم با این نظریه ساده‌اندیشانه مناسبات فناوری با نهادهای اجتماعی و کسانی که توسعه فنی و کاربرد آن را می‌پذیرند و رهبری می‌کنند، موافق باشیم. این فرض یکی از فریادهای متعدد مارکسیستی ویلن است که آنهایی که به لحاظ کارکردی برای جامعه ضروری هستند درخور اهمیت‌اند و کسانی که انگل به شمار می‌آیند، باید از بین بروند. البته در زمان ما بسیاری افراد انگلی وجود دارند که بر سریر قدرت قرار دارند و آن را با اقتدار حفظ می‌کنند، تا این نظریه عقلایی و خوشبینانه تاریخ را به خود نسبت دهند.

۱۶

ویلن دربارهٔ تأثیر کارایی صنعتی [یا تولیدی] بر عقلانیت افرادی که با ماشین

دمساز هستند، دیدگاهی نامناسب داشت. او ابهام زیاد عقلانیت انسان کنونی و جامعه‌اش را نمی‌توانست درک کند. چنین می‌پنداشت که کارگران ماهر و مهندسی‌ن و اهل فن - چه به‌عنوان فرد و چه به‌صورت یک قشر - به‌طور فزاینده‌ای مظهر تجسم عقلانیت واقعی هستند. در واقع با توجه و به‌اتکای این قشر بود که بحث‌های خود را دربارهٔ طبقهٔ «تن آسا» ارائه می‌داد، و نیز نظر او دربارهٔ شکاف بین افتخارآمیزی و کارگرایی ناشی از این ساده‌اندیشی بود. ناتوانی ویلن در ارزیابی عقلانیت قابل توجه کارایی - فناوری ماشینی، گویای آن نیست که افرادی که از نزدیک با ماشین کار می‌کنند، شخصاً افرادی هوشمندتر و عاقل‌تر هستند. حتی دربارهٔ افرادی که مستقیماً در اتاق مرکزی کنترل ماشینی کار می‌کنند، بدون توجه به جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنند، نمی‌توان از خردمندی سخنی گفت. درحقیقت قضاوت «اهل فن»<sup>۱</sup> و استعداد آنها از لحاظ هوش عمومی، به‌ویژه در امور اجتماعی و سیاسی، با کوته‌فکران پول‌مدار همسنگ است و به‌نظر نمی‌رسد بهتر از آنها باشد. دستگاه عقلایی [ماشین؟] به‌خودی‌خود عقل افراد را می‌زداید، تا جایی که می‌توان گفت متصدیان مؤسسات بزرگ، اغلب آدم‌های احمقی هستند. علاوه بر این، بسیاری از افراد کلیدی که می‌توانند ساختار کلی را به‌طور عقلایی درک کنند، احتمالاً مهندسی‌ن نیستند، بلکه کاردانان استادکار هستند.

آنچه را ویلن کارایی صنعتی [تولیدی] می‌گفت، به‌صورت «رابطهٔ تیره‌ای از علت و معلول»، ضرورتاً عقلانیت بنیادی قضاوت مستقل را تقویت نمی‌کند. همچنین پیوند نزدیک با ماشین‌های بزرگ، آن صفات فززانگی و صلح‌دوستی را که ویلن بر مفهوم «غریزهٔ کارگرایی» بار می‌کند، افزایش نمی‌دهد. زیرا درحقیقت، مفهوم «کارگرایی» ویلن یک مجموعهٔ آرمانی است که به‌وسیلهٔ فردی ساخته شده که خود از آرمان‌ها بیزار است. این امر بیشتر در جمع خانوادگی در جامعهٔ ساده‌ای متشکل از افزارمندان مصداق

دارد، نه در یک محیط بی‌نظم نوین که ما می‌کوشیم در آن زندگی کنیم و آن را بفهمیم.

۱۷

راستی تمامی این تمسخر بی‌پرده از منزلت اجتماعی که ویلن چنین زیبا آن را تحلیل کرده است، نسبت به عملکردهای اقتصاد سیاسی چه برخورداری دارد؟ اشاره کردم که جامعه بسیار ثروتمند محلی - که ویلن درباره آن داد سخن داده - گویی از نظر اقتصادی بسیار بی‌ثبات و از لحاظ سیاسی بسیار ضعیف است و نمی‌تواند کانون فعالی برای شکل دادن نظام ملی حیثیت باشد. شخصیت‌های نامدار حرفه‌ای رسانه‌های جمعی هیچ‌گونه قدرت پایداری ندارند و در واقع عنصری ناپایدار از جمع کثیری هستند که ما از آنها تجلیل می‌کنیم.

و طبقه بالای جامعه خواستار نوعی سازماندهی برای تثبیت حیثیت خویش است که در تحلیل‌های ویلن جای آن تقریباً خالی است. این یک «نیاز» کاملاً آگاهانه و اساسی سردمداران ثروتمند و قدرتمند در ایالات متحد امروزی است.

در طول سده نوزدهم، نخبگان سیاسی و نظامی نمی‌توانستند جای خود را در رأس یا در نزدیکی رأس هرم نظام ملی حیثیت تثبیت کنند. پیشنهاد جان آدامز - در گفتمان‌هایی دربارهٔ دایولا<sup>۱</sup> - که در این زمینه بود به جایی نرسید. نیروهای دیگر، البته نه هر نظام رسمی تمایزها و مناصب، نیز چنین پیشنهادی داده‌اند که ضرورتاً متوجه حکومت بوده است. نخبگان اقتصادی امریکایی - به دلیل بارزی که اهمیت منحصر به فرد دارند - به گونه‌ای بر سریر قدرت تکیه زده‌اند تا کوشش‌های مکرری را که برای بنا نهادن منزلت ملی بر اساس شجره‌نامه خانوادگی اعمال می‌شود خنثا کنند.

1. John Adams, *Discourses on Davila*.

در این سی سال اخیر، همراه با سازمان یابی مجدد طبقه متمکن و نقش‌های سیاسی که بر عهده نخبگان مدیر گذاشته می‌شود، نشانه‌هایی از ظهور نخبگان اقتصادی، سیاسی و نظامی، در قالب یک طبقه جدید شبه‌صنعتی آشکار شده است. اما آیا هر کدام به عنوان یک مدعی قدرت و مانند همه قدرتمندان، در جست‌وجوی حفظ قدرتشان در زیر پوشش پایگاه اقتداری نیستند؟ آیا اینها هم امتیازات جدید پایگاهی خود را تثبیت نخواهند کرد؟ امتیازاتی که عموماً از طریق تصدی امور مالی به دست می‌آیند و در واقع در شبکه روابط طبقه‌ای ریشه دارند، و از نظر موقعیتشان در فرهنگ ملت‌ها - که کم‌کم آن را قبول کرده‌اند - آیا با دلقک‌ها و ملکه‌ها - یعنی همان نامداران حرفه‌ای - به عنوان نمایندگان جهانی ملت امریکا، راضی خواهند بود؟

در ضمن آیا این‌گونه افراد که بحششان رفت، با قدرتمندان امروز جامعه ما یکی نیستند؟ همچنین آیا عوام‌الناس خودخواه جای صاحب‌منصبان را نگرفته‌اند و همه ما درون سلسله‌مراتب منزلتی مان، جای خودمان را گم نکرده‌ایم؟ اگر غیر از این است، به نظر من باید آنچه را که تاکنون از تاریخ خود فهمیده‌ایم، دور بریزیم.

۱۸

باید به خاطر داشته باشیم که ما نتوانسته‌ایم، حتی تا اندازه‌ای، انتقادهای اندیشه‌هایی را که ویلن به قلم نیاورده است، به کار ببندیم، و این ارزش نهایی و واقعی اوست: او ذهن ما را باز کرد، از شکم نهنگ بیرون آورد، و به ما یاد داد که از زاویه ریاکاری رسمی به امور بنگریم. مهم‌تر اینکه به ما آموخت تا از گرایش‌های سفیهانه و واقعیت‌گرای متصدیان امور که موجب از هم‌پاشیدگی فخر ما شده‌اند، آگاه شویم.

## مقدمه

بارزترین شکل نهاد طبقه تن آسارا می توان در مراحل پیشرفته فرهنگ بربریت<sup>۱</sup> مشاهده کرد؛ چنان که جامعه های اروپایی و ژاپنی دوران زمینداری،

۱. واژه بربریت (barbarism) ظاهراً به دو گونه تعریف شده که هر دو ریشه واحدی دارند. بربرها در اصل ساکنان افریقای شمالی بوده اند که از ۳۰۰۰ سال پیش از میلاد مسیح در این منطقه می زیسته اند و هنوز هم بازماندگان آنها به همان زندگی ساده و ابتدایی خود ادامه می دهند. برخی هم گفته اند یونانیان و رومیان، کلیه افراد بیگانه را بربر می گفتند. بربرها در نظر یونانیان و رومیان، مردمی برهنه بودند که به زبان غیر یونانی گفت و گو می کردند و تمدن بسیار پایینی داشتند و یونانی ها آنها را به صورت برده به تملک خود درمی آوردند. در علوم اجتماعی و به ویژه در مردم شناسی، بربریت مفهومی عام پیدا کرده است و منظور از آن مردمی است که در سطح تمدن نوسنگی و فلز بودند و با کشاورزی ساده و ابتدایی زندگی می کردند. هنوز هم برخی قبایل در افریقا و جنگل های آمازون، وجود دارند که در این سطح تمدن زندگی می کنند. لویس مورگان در کتاب جامعه باستان، در روند تکامل تمدن و فرهنگ انسانی، از سه مرحله گفت و گو می کند: مرحله توحش؛ مرحله بربریت؛ دوران تمدن (کنونی). دوران بربریت را به سه مرحله نخستین، میانی، و پایانی تقسیم می کند، و مرحله پیشرفته فرهنگ بربریت زمانی است که بشر به راز گداختن فلز و تولید ابزار فلزی پی می برد. در این کتاب، صرف نظر از اندیشه و گفتار خاص ویلن، منظور وی از واژه بربریت، بیشتر مربوط به دوران برده داری و فئودالیسم (زمینداری) است. زیرا هنگامی که وی از مرحله بعدی بربریت و به اصطلاح خودش از جامعه نوین یا صنعتی یاد می کند، دوران تسلط نظام سرمایه داری را در نظر دارد. م.

نمونه‌های روشنی از این وضعیت بوده‌اند. در این‌گونه جامعه‌ها تمایزهای طبقه‌ای به دقت رعایت می‌شوند. تمایزی که بین شغل‌های ویژه طبقات گوناگون به چشم می‌خورد، برجسته‌ترین نمود اقتصادی تفاوت‌های طبقه‌ای است. طبقات بالا، طبق رسوم متداول از انجام شغل‌های صنعتی<sup>۱</sup> معاف هستند و شغل‌هایی درخور آنهاست که تا اندازه‌ای افتخارآمیز باشند. در هر جامعه زمیندار مهم‌ترین شغل افتخارآمیز جنگیدن است، و اشتغال در خدمات کشیشی [روحانی]، معمولاً در ردیف دوم قرار دارد. چنانچه جامعه‌ای بربر در جنگ مهمی درگیر نباشد، ممکن است خدمات روحانی بر جنگاوری پیشی بگیرد. به هر حال، طبق قاعده متداول و با اندکی استثنا، طبقات بالایی اعم از اینکه مقام نظامی یا روحانی داشته باشند، از انجام کارهای صنعتی معاف هستند و این نشانه اقتصادی برتری مرتبه آنهاست. برهمن‌های هندی دستور روشنی درباره معافیت این دو طبقه از کارهای صنعتی دارند. در جامعه‌هایی که مراحل پیشرفته فرهنگ بربریت را می‌گذرانند، تمایزهای برجسته‌ای وجود دارد که نمود بارز طبقه تن آسا به شمار می‌آید، چنان‌که تفاوت‌های شغلی نیز در همین ارتباط بین پاره طبقات وجود دارد. به طور کلی، طبقه تن آسا از ترکیب [پاره] طبقات نجبا و روحانیون و وابستگان آنها درست می‌شود. شغل اعضای طبقه برحسب موقعیت آنها متفاوت است؛ اما همه در این ویژگی مشترک‌اند که به طور کلی غیرصنعتی هستند. شغل‌های غیرصنعتی طبقه بالا را می‌توان به طور کلی زیر عنوان خدمات دیوانی، جنگی، مذهبی، و ورزشی برشمرد.

در مراحل اولیه دوران بربریت، طبقه تن آسا شکل متفاوت خود را تا حدودی پیدا می‌کند. در این مراحل نخستین، امتیازهای طبقه‌ای و تفاوت بین شغل‌های طبقه تن آسا، چندان دقیق و پیچیده نیست. جزیره‌نشینان

۱. به نظر می‌رسد ویلن واژه صنعت را مترادف یا معادل تولید به کار برده و تمام کارهای تولیدی و برزحمت را زیر عنوان صنعت (industry) دسته‌بندی کرده است. م.

پلی‌نزیایی<sup>۱</sup>، نمونه روشنی از این مرحله پیشرفت هستند، با این تفاوت که بر اثر نامتداول بودن کارهای دسته‌جمعی در گروه‌های بزرگ، در زندگی آنها معمولاً شکارکردن شغل برتری به شمار نمی‌آید. جامعه ایسلند<sup>۲</sup> در زمان ساگا<sup>۳</sup>ها نیز نمونه مناسبی از این وضعیت است. در این‌گونه اجتماع‌ها برخی تفاوت‌های آشکار بین طبقه‌ها و بین شغل‌های ویژه هر طبقه وجود دارد. کار بدنی، صنعتی، یا هر کاری که برای گذران زندگی بخور و نمیر انجام می‌شود، شغل ویژه طبقه پایینی جامعه است. این طبقه، بردگان و بستگان آنها و معمولاً کلیه زنان جامعه را دربرمی‌گیرد. اگر اشرافیت در جامعه‌ای شامل درجات مختلف باشد، زنان لایه‌های بالاتر عموماً از انجام کارهای صنعتی، یا حداقل از کارهای بدنی ویژه عوام معاف هستند. مردان طبقه تن‌آسا نه‌تنها از انجام کارهای مزبور معاف هستند، بلکه طبق قواعد مرسوم، مجاز به انجام آنها نیستند. سلسله مشاغل متعارف آنها به‌طور دقیق مشخص شده است. چنان‌که قبلاً درباره سطح بالای این طبقه گفت‌وگو شد، مشاغل دیوانی، جنگی، امور مذهبی، و ورزشی، خاص آنهاست. این چهار دسته فعالیت بر زندگی اعضای طبقه بالا مسلط است، و برای بالاترین مرتبه - یعنی شاهان و رؤسای قبیله‌ها - اینها تنها فعالیت‌هایی هستند که رسم عمومی جامعه برای آنها مجاز شمرده است. در مواردی که طبقه تن‌آسا گسترش کافی یافته است، خدمات ورزشی هم برای بالاترین لایه این طبقه چندان شایسته و مقبول نیست. اما، برای درجه‌های پایینی طبقه تن‌آسا بعضی مشاغل دیگر هم مجاز است، اینها شغل‌هایی‌اند که به‌گونه‌ای وابسته و مکمل شغل‌های ویژه مردم طبقه تن‌آسا هستند. برای نمونه، بعضی از این شغل‌ها عبارت‌اند از: ساخت و نگهداری اسلحه و ساز و برگ و قایق‌های جنگی، تیمار اسب‌ها، سگ‌ها، و بازهای شکاری، تدارک و تهیه وسایل مذهبی، و غیره. طبقه‌های پایینی جامعه مجاز به انجام این‌گونه مشاغل افتخارآمیز دسته دوم هم نیستند، مگر آنهایی که

1. Polynesian

2. Iceland

3. Saga

آشکارا ویژگی کارهای صنعتی را داشته و فقط وابستگی دوری با مشاغل سنتی طبقه‌ن‌آسا را داشته باشند.

چنانچه مراحل نخستین فرهنگ بربریت را بررسی کنیم، نمودی از شکل پیشرفته طبقه‌ن‌آسا به چشم نمی‌خورد. اما در همین مرحله آغازین بربریت، بعضی کردارها، انگیزه‌ها، و ویژگی‌های زمینه‌ای نهادی شدن طبقه‌ن‌آسا مشاهده می‌شود، که مرحله ابتدایی رشد آن را نشان می‌دهد. قبیله‌های شکارورز بیابانگرد در گوشه و کنار جهان، نمایش‌دهنده این مرحله ابتدایی تمایز هستند. برای مثال، هریک از قبیله‌های شکارورز امریکای شمالی می‌تواند نمونه روشنی از این مرحله باشد. یک طبقه‌ن‌آسای مشخص را به ندرت می‌توان در این قبیله‌ها پیدا کرد. تفکیک وظایف و نیز تمایز طبقه‌ای بر پایه تفاوت وظیفه وجود دارد، اما معافیت از کار برای طبقه برتر، آن‌چنان کافی نیست که بتوان به‌طور کلی نشانه‌هایی از شکل‌گیری «طبقه‌ن‌آسا» را در آنها مشاهده کرد. در قبیله‌هایی که در این سطح اقتصادی هستند، تمایز اقتصادی از لحاظ شغل‌های زنانه و مردانه شکل گرفته است و این تمایز، خصلتی رشک‌انگیز دارد. تقریباً در تمامی این قبیله‌ها، طبق رسم متداول، زن‌ها کارهایی را برعهده دارند که در مرحله بعدی پیشرفت، کارهای صنعتی را شکل می‌دهد. مردها از انجام این کارهای کم‌ارزش معاف‌اند و برای جنگ، شکارورزی، ورزش، و خدمات مذهبی آمادگی پیدا می‌کنند. تبعیض بسیار روشنی در همین جا مشاهده می‌شود.

این تقسیم‌کار با تمایز بین طبقه کارورز و طبقه‌ن‌آسا که در مرحله پیشرفته فرهنگ بربریت آشکار می‌شود، تطابق دارد. با گسترش دامنه‌توان و تخصص شغلی، مرزهای جدایی بین مشاغل صنعتی و غیرصنعتی پدیدار می‌شود. آن دسته مشاغلی که در مرحله نخستین بربریت ویژه مردان است، مبنای شکل‌گیری مشاغل صنعتی بخش قابل توجهی از آنها در مرحله بعدی بربریت قرار نمی‌گیرد. این مشاغل - یعنی جنگ، سیاست، ورزش، آموزش، و خدمات کشیشی [روحانی] - که در مرحله اول بربریت شغل مردانه به‌شمار

می‌آیند، در مرحله پیشرفته‌تر بربریت در ردیف مشاغل صنعتی قرار نمی‌گیرند. برخی استثناهای عمده در این زمینه مشاهده می‌شوند؛ کار ماهی‌گیری و معدودی مشاغل دیگر - مانند ساختن اسلحه، عروسک، و وسایل ورزشی - کار صنعتی به‌شمار نمی‌آیند. تقریباً تمامی انواع کارهای صنعتی که در مرحله پیشرفته بربریت، شغل صنعتی قلمداد می‌شود، حالت تکامل‌یافته کار زنان در اجتماع بربرهای مرحله اولیه است.

در فرهنگ بربریت نخستین، ضرورت وجودی کار مردان در زندگی گروهی، کمتر از کار زنان نیست. ممکن است کار مرد در تهیه خوراک و دیگر نیازهای مصرفی خیلی هم عمده باشد. درحقیقت، خصالت «مولد» بودن کار آنها چنان درخور توجه است که در نوشته‌های اقتصادی قدیمی، کار شکارچیان به‌عنوان نوع اصلی شغل در تولید ابتدایی به‌شمار آمده است. اما افکار عمومی در دوران بربریت به‌طور عمده چنین نیستند. مرد خود را یک کارگر نمی‌داند و نمی‌خواهد با زن‌ها از این بابت در یک سطح تلقی شود، و نمی‌خواهد تلاش او با مشقت زنان در کار تولید همسطح دست‌بندی شود، زیرا ممکن است در این صورت موجودیت مردان با زنان به غلط درهم آمیخته شود. در همه اجتماع‌های بربر، تفاوت اساسی بین کار مردان و زنان وجود دارد. کار مرد ممکن است در حد تیمارداری و نگهداری گروه باشد، ولی تصور بر این است که کار او آن‌قدر عالی و سودمند است که اگر با معیارهای کار دشوار زنان سنجیده شود، ارزش آن کاهش می‌یابد.

در مرحله‌های پیشین تکامل فرهنگی - یعنی در میان گروه‌های وحشی - تفکیک شغلی بسیار کم و تمایز رشک‌انگیز بین طبقه‌های اجتماعی و شغل‌های مختلف، انسجام و شدت کمتری دارد. امروزه کمتر نمونه روشنی از فرهنگ توحش نخستین پیدا می‌شود. تعداد کمی از گروه‌ها یا اجتماع‌ها که در ردیف «وحشی» قلمداد می‌شوند، نشانه‌ای با خود ندارند که قبلاً فرهنگ پیشرفته‌تری داشته و اینک به قهقرا رفته باشند. فرهنگ این گروه‌ها با فرهنگ مرحله نخستین بربریت - که هنوز طبقه تن‌آسا شکل واقعی خود را در آنها

پیدا نکرده است - تفاوت دارد، و به‌ویژه با آنهایی تفاوت بیشتر دارد که فاقد گرایش‌های ذهنی و خصمانه‌ای هستند که طبقه‌ن‌آسا بر آنها بنا می‌شود. این اجتماع‌های وحشی نخستین که سلسله‌مراتب طبقاتی در آنها شکل نگرفته، بخش کوچکی از افراد را به‌صورت گروهی متمایز اما نامشخص، پرورش می‌دهند. شاید قبیله‌های آندامان<sup>۱</sup> و تودا<sup>۲</sup> در منطقه نیلگیری-هیلز<sup>۳</sup> نمونه‌های مشخصی از این مرحله فرهنگی باشند. سبک زندگی این گروه‌ها، در زمان‌های آغازین ارتباط آنها با اروپاییان نمونه بارزی در این‌باره بوده و نشانه‌ای از طبقه‌ن‌آسا در آنها وجود نداشته است. اجتماع‌های دیگری مانند آینو<sup>۴</sup> در یزو<sup>۵</sup>، و شاید گروه‌های بوشمن<sup>۶</sup> و اسکیمو را می‌توان نمونه‌های دیگری از این جمله دانست. بعضی اجتماع‌های پوابلو<sup>۷</sup> را نمی‌توان به‌یقین در ردیف گروه‌های قبلی برشمرد. بیشتر اجتماع‌های مزبور - گرچه نه همه آنها - احتمالاً نمونه‌های رو به انحطاطی هستند که زمانی دارای فرهنگ پیشرفته‌ای از بربریت بوده‌اند، و احتمال کمی وجود دارد که از دیرباز با همین فرهنگ ابتدایی زندگی کرده باشند. در این صورت، با توجه به بحث فعلی، نمونه‌ای استثنایی هستند، و اگر هم واقعاً به‌صورت اجتماع‌های «ابتدایی» بوده باشند، [در مقایسه با موارد قبلی] محصول عاملی مشابه بوده‌اند.

این اجتماع‌ها که طبقه‌ن‌آسای مشخصی در آنها وجود ندارد، از لحاظ برخی جنبه‌های دیگر ساختار اجتماعی و روشن زندگی نیز با یکدیگر همانندی دارند. گروه‌های کوچکی هستند، و ساختاری ساده (دیرینه) دارند؛

1. Andaman

2. Toda

3. Nilgiri Hills، منطقه‌ای مرتفع در خلیج بنگال نزدیک مدرّس در هند است. م.

4. Ainu

5. Yezo، نام قومی و محل زندگی آنهاست که در جزیره هوکایدو ژاپن و جزیره همجوار آن، ساخالین در سیبری قرار دارند. م.

6. Bushman

7. Pueblo، گروه یا قومی از مردم سرخ‌پوست که در جنوب غربی ایالات متحد آمریکا و مکزیک زندگی می‌کنند. م.

عموماً گروه‌هایی آشتی‌جوی و یکجانشین هستند؛ مردمی فقیرند و مالکیت فردی، شکل مسلطی در نظام اقتصادی آنها ندارد. منظور این نیست که گروه‌های مزبور، کوچک‌ترین اجتماع‌های موجود از این وضعیت هستند، و در ساختار آنها کمترین تمایزگذاری و تفکیک وجود ندارد؛ همچنین نمی‌توان به‌طور قطعی گفت که در همه اجتماع‌های ابتدایی، هیچ شکل مشخص مالکیت فردی به چشم نمی‌خورد. بلکه منظور اشاره به این نکته است که این طبقه [یا دسته؟] شامل آشتی‌جوی‌ترین گروه‌های انسانی - شاید با تمام خصلت‌های آشتی‌جویی - است. درحقیقت مهم‌ترین ویژگی مشترک اعضای چنین اجتماع‌هایی این است که چنانچه در برابر فشار یا نیرنگ قرار گیرند، نوعی ناکارایی توأم با خوشرویی از خود نشان می‌دهند.

شواهدی که از ویژگی‌های فرهنگی و عملکردهای اجتماع‌های نخستین در دست است، نشان می‌دهد که همراه با تحول دوران توحش به بربریت، رفته‌رفته نهاد طبقه مرفه سر برآورده است؛ به عبارتی دقیق‌تر، طبقه تن‌آسا همراه با تغییر زندگی صلح‌آمیز به زندگی ستیزه‌جویانه، رشد کرده است. شرایط لازم برای ظهور این نهاد در شکل متعارف عبارت‌اند از: (۱) عادی‌شدن یغماگری در زندگی اجتماعی (خواه از طریق جنگ یا شکار در سطح گسترده یا هر دو)؛ یعنی می‌توان گفت مردها که در این موارد بنیانگذار اولیه طبقه تن‌آسا هستند، باید راه و رسم زندگی شان آسیب‌زدن از طریق زور و ترفند جنگی باشد؛ (۲) باید معاش با چنان روش‌های ساده‌ای به دست آید که معافیت بخش قابل توجهی از اجتماع از کارهای روزمره، امکان‌پذیر باشد. نهاد طبقه تن‌آسا از مراحل ابتدایی تبعیض شغلی شروع به رشد می‌کند، بر این اساس که بعضی شغل‌ها ارزشمند و بعضی بی‌ارزش قلمداد می‌شوند. طبق این تمایز دیرینه، اشتغال‌هایی ارزشمند هستند که از نوع بهره‌کشی باشند، و آنتهایی بی‌ارزش هستند که هر روزه باید انجام گیرند و نشانه‌ای از بهره‌کشی در آنها وجود ندارد.

این شیوه تمایزگذاری، در جامعه صنعتی نوین هم اهمیتی اندک دارد و

مورد توجه اقتصاددانان قرار گرفته است. اگر از زاویه افکار عمومی جدید که به تحلیل اقتصادی می‌انجامد بنگریم، این تمایز حالتی صوری و غیرواقعی معرفی می‌شود. اما در تفکر عادی روزمره، حتی در زندگی نوین، جایگاه محکم و پایداری یافته است، چنان‌که برای نمونه و به‌طور معمول از اشتغال‌های از نوع خدمتکاری [نوکری و کلفتی] بیزاریم. در مراحل نخستین تکامل فرهنگی، در شرایطی که زور بازوی شخصی در زندگی تأثیر مستقیم و آشکار دارد، پدیده بهره‌کشی اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. علاقه‌ها تا اندازه زیادی بر این محور می‌چرخند. بنابراین، در جریان تکامل فرهنگی، تمایز پدیده‌ای مهم و اساسی است و پایه‌ای کاملاً استوار و معتبر دارد.

با دگرگون‌شدن علاقه‌ها و منافع مبتنی بر واقعیت‌ها، زمینه تبعیض بین واقعیت‌ها نیز متحول می‌شود. آن جنبه‌هایی از واقعیت‌ها، برجسته و مهم می‌شود که منافع مسلط زمان بر آنها عنایت دارد. برای هرکس که واقعیت‌ها را از دیدگاهی متفاوت درک کرده و به منظوری متفاوت ارزشگذاری می‌کند، آن زمینه تمایزگذاری اهمیت کمتری می‌یابد. شیوه تشخیص و دسته‌بندی هدف‌ها و جهت‌گیری‌های گوناگون فعالیت، همیشه و همه‌جا بر ضرورت غلبه می‌کند، زیرا این شیوه برای دستیابی به یک نظریه کاری و رویه زندگی، امری ضروری است. دیدگاه یا خصیصه ویژه‌ای که عاملی قاطع برای دسته‌بندی و تشخیص واقعیت به‌شمار می‌آید، به منافع بستگی دارد که تمایزگذاری بر آن استوار است. به این ترتیب، زمینه‌های تبعیض [و تمایزگذاری] و هنجار روش طبقه‌بندی واقعیت‌ها، همراه با تکامل فرهنگ تحولی رو به پیشرفت دارد. زیرا هدف‌هایی که واقعیت‌های زندگی با توجه به آنها درک می‌شوند، پیوسته در معرض دگرگونی قرار دارند، در نتیجه دیدگاه‌ها پیوسته در حال تغییر و تحول‌اند. بنابراین، آنچه به‌عنوان نمودهای مشخص و روشن یک دسته فعالیت یا یک طبقه اجتماعی در یک مرحله تکامل فرهنگی شناخته می‌شود، در مرحله بعدی به همان حد اهمیت باقی نمی‌ماند.

تحول معیارها و دیدگاه‌ها به تدریج صورت می‌پذیرد و کمتر ممکن است که یک روش فکری متعارف، به‌طور ناگهانی تغییر جهت بدهد یا به کلی از بین برود. هنوز هم بین مشاغل صنعتی و غیرصنعتی تمایزی متداول وجود دارد، و این تمایز نوین بازمانده تحول‌یافته‌ای از تمایز بین بهره‌کشی و زحمت‌کشی دوران بربریت است. درک عمومی این است که شغل‌های مربوط به جنگ، سیاست، خدمات مذهبی و شادمانی عمومی، در انظار عمومی با کارهایی که وسایل مادی زندگی را می‌سازند، ذاتاً متفاوت هستند. [اکنون] مرزهای دقیق تمایز شغلی، همان‌هایی نیستند که در دوران بربریت وجود داشته‌اند، اما تمایزگذاری کلی از بین نرفته است.

امروزه تمایزگذاری عمومی، کوششی را صنعتی و تولیدی می‌داند که در نهایت از عناصر غیرانسانی بهره می‌گیرد. بهره‌گیری زورمدارانه انسان از انسان، کار صنعتی به‌شمار نمی‌آید؛ اما تکاپویی که در جهت بهزیستی بشر و با بهره‌گیری از عوامل غیرانسانی پیرامون صورت می‌گیرد، فعالیت صنعتی شمرده می‌شود. اقتصاددانانی که تحت تأثیر سنت‌های اقتصاد کلاسیک هستند عقیده دارند «غلبه قدرت بشر بر طبیعت» شرط لازم بهره‌وری صنعتی است. این غلبه قدرت صنعتی بشر بر طبیعت، شامل تسلط انسان بر حیوانات و سایر نیروهای اساسی نیز می‌شود. مرز بین انسان و مخلوقات جانوری از اینجا به وجود آمده است.

در زمان‌های پیش و در بین مردمی که انباشته‌های ذهنی‌شان با مردم امروز متفاوت بوده، این مرز با وضعیت کنونی دقیقاً منطبق نبوده است. در رویه زندگی دوران توحش و بربریت، این مرز از جایی متفاوت و راهی متفاوت می‌گذرد. در کلیه اجتماع‌هایی که فرهنگ بربریت حاکم است، درکی عمومی و دقیق از تقابل بین دو دسته پدیده کلی وجود دارد. یکی از این دو پدیده شامل خود نوع بشر است و در دیگری توشه و آذوقه‌اش منظور نظر است. در آن زمان تقابلی محسوس بین پدیده‌های اقتصادی و غیراقتصادی وجود داشته که در شیوه زندگی نوین اثری از آن نیست. یادآوری می‌کنیم که این

تقابل بین انسان و مخلوقات جانوری نبوده، بلکه بین پدیده‌های جاندار و بی‌جان مدنظر بوده است.

شاید در اینجا نیاز به توضیح نباشد که منظور بربرها از واژه «جاندار» با واژه «زنده» متفاوت است. این واژه همه موجودات زنده را دربرنمی‌گیرد، ولی بسیاری چیزهای دیگر را شامل می‌شود. برای نمونه، بعضی پدیده‌های طبیعی مانند توفان، بیماری، و آبشار، «جاندار» به‌شمار می‌آیند. درحالی‌که میوه‌ها، گیاهان، و حتی جانوران غیرمهم مانند مگس، کرم، موش صحرائی و حتی گوسفند، معمولاً «جاندار» شناخته نمی‌شوند، مگر اینکه به‌صورت جمع از آنها گفت‌وگو شود. چنین کاربردی از واژه مزبور دلالت بر این دارد که داشتن روح یا روان لامکان [برای جاندار] ضروری نیست. در جوامع وحشی و بربر که اعتقاد به ارواح دارند، مفهوم جاندار شامل اموری نیز می‌شود که به‌خاطر روش واقعی یا انتسابی عملی خاص، ترسناک هستند. این مقوله، بسیاری از پدیده‌ها و مواد طبیعی را دربرمی‌گیرد. چنین پنداری از تمایز بین بی‌جان و فعال، هنوز هم در اندیشه عوام وجود دارد، و دیدگاه رایج درباره زندگی بشر و فرایندهای طبیعی را عمیقاً تحت‌تأثیر قرار می‌دهد؛ اما این اندیشه و پیامدهای آن، چنان‌که در مراحل نخستین فرهنگ و اعتقادات مشاهده می‌شده است، در زندگی امروز ما رواج ندارند.

در دنیای ذهنی بربریت، به‌کارگرفتن و استفاده از طبیعت بی‌جان، عملی است که با بهره‌گیری از نیروها و پدیده‌های «جاندار» کاملاً تفاوت دارد. مرز جدایی بین این دو مقوله ممکن است مبهم و پرنوسان باشد، اما تفاوت کلی آن‌قدر واقعی و پذیرفتنی تلقی می‌شود که رویه زندگی بربریت را تحت‌تأثیر قرار می‌دهد. در تخیل یک بربر، آن دسته چیزهایی جاندار به‌شمار می‌آیند که فعالیتی معین در جهت هدفی مشخص را از خود نشان می‌دهند. فعالیت آشکار و غایت‌دار است که عنصر اصلی یک واقعیت «جاندار» را تشکیل می‌دهد. چنانچه یک فرد ساده‌اندیش دوران توحش یا بربریت با فعالیتی روبه‌رو شود که به‌گونه‌ای مزاحم است، آن را فقط به‌کمک واژه‌های خودش -

یعنی واژه‌هایی که مستقیماً با آگاهی و تجربه‌های او به دست آمده - تحلیل و تفسیر می‌کند. بنابراین، فعالیت با کنش انسان همانند است، و به این ترتیب مواد فعال با نوع بشر همانند هستند. با پدیده‌هایی که چنین خصلتی دارند - به ویژه آنها که ترسناک و مزاحم هستند - باید با روح و روشی متفاوت از آنچه در مورد اشیای بی جان عمل می‌شود، رفتار کرد. چیره شدن بر این پدیده‌ها، فعالیتی صنعتی نیست، بلکه بیشتر کاری از نوع بهره‌کشی به شمار می‌آید.<sup>۱</sup> این عمل نشانه قدرتمندی است نه زحمت‌کشی و مشقت.

بر پایه این نظام ابتدایی تمایزگذاری بین بی جان و جاندار، فعالیت انسان بدوی را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد، که با اصطلاح امروزی می‌توان آنها را بهره‌کشی و کار صنعتی نامید. صنعت، کوششی است برای ساختن چیزی نو و هدفی تازه، که دست سازنده آن بر روی مواد منفعل («جانور») انجام می‌دهد؛ ولی بهره‌کشی که به پیامدهای سودمند برای کارگزار آن می‌انجامد، نیروهایی را که قبلاً در جهت اهداف کارگزار دیگری جریان داشته به سوی اهداف خودش باز می‌گرداند. یادآوری می‌شود که از «ماده جانور»، با توجه به معنای ژرفی که بربریت از آن دارد، گفت‌وگو می‌کنیم.

تمایزگذاری بین بهره‌کشی و زحمت‌کشی با تفاوت بین دو جنس (زن و مرد)، سازگاری دارد. زن و مرد نه فقط از لحاظ قد و قامت و نیروی ماهیچه‌ای با هم تفاوت دارند، بلکه مهم‌تر از آن در خوی و رفتار از یکدیگر متمایزند، و باید این وضعیت از آغاز موجب تقسیم کار بین آنها شده باشد. آن دسته فعالیت‌هایی که در ردیف بهره‌کشی به شمار می‌آیند، برعهده مردان قرار می‌گیرد، زیرا مرد سست‌تر و تنومندتر است و در مقابل فشارهای ناگهانی و سخت توانایی بیشتری دارد، و نیز برای حمله، دفاع، عرض اندام، و

۱. جهان‌بینی انسان دوران توحش و بربریت بر این باور است که برخی پدیده‌های طبیعی به ویژه آنها که حرکت و جنبش دارند - مانند توفان و باد - دارای روح هستند و جاندار به شمار می‌آیند. این باور را جان‌گرایی (animism) می‌گویند. ترنم‌پرستی (totemism) و تابوآوری، از جمله نحله‌های بارز جان‌گرایی هستند...م.

پرخاشگری آماده‌تر است. در بین گروه‌های انسان‌های اولیه، و نیز از لحاظ خصلت‌های روانی و خوی رفتاری بین افراد تفاوت ناچیزی وجود داشته است. به نظر می‌رسد بین اجتماع‌های دیرینه‌ای که ما دربارهٔ آنها می‌اندیشیم، تفاوت نسبتاً خفیف و جزئی وجود داشته است، قبایل آندامان نمونهٔ بارزی در این باره هستند. پس از اینکه تفاوت وظیفه با تفاوت از لحاظ خصوصیات جسمی و روانی آمیخته شد، تمایز بین دو جنس گسترش بیشتری یافت، و این امر به ویژه در محیط‌هایی که برخورد با جانوران و جانداران به زوربازوی بیشتری نیاز دارد، بارزتر است. فعالیت و کار با گروه‌های وسیع و سنگین، به نیرومندی، چابکی و خشونت مردانه نیاز دارد، و این شرایط می‌تواند زمینه مناسبی برای رشد شتابان و گستردهٔ تفکیک شغلی بین زن و مرد شود. پس از اینکه برخوردهای خصمانه بین گروه‌ها رواج یافت، تنوع شغلی براساس تفاوت بین بهره‌کشی و صنعت، توسعهٔ بیشتری یافت.

در چنین گروه یغماگر شکارورز، وظیفهٔ مردان سالم جنگیدن و شکارکردن است. کارهای دیگر برعهدهٔ زنان است - یعنی آن اعضای جامعه که توانایی انجام کار مردانه ندارند، زن به‌شمار می‌آیند. به این ترتیب، جنگیدن و شکارکردن مردان، خصیصهٔ کلی یکسانی دارند. هر دو طبیعت یغماگری دارند؛ جنگاور و شکارچی، مزرعه‌ای را درو می‌کنند که خود نکاشته‌اند. فراست و زور [مردان] برای تجاوز و پرخاشگری، با کار پرمشقت و کم‌اهمیت زنان تفاوت اساسی دارد. کار مرد، تولیدی نیست ولی چون با بودن همراه است اهمیت دارد. در پیشرفته‌ترین مراحل فرهنگ بربریت، تفاوت بین کار مردان و زنان به بیشترین حد می‌رسد، و هر کوششی که نشانه‌ای از زورمندی در آن نباشد، برای مرد کار بی‌ارزشی به‌شمار می‌آید. با استوار شدن پایه‌های این سنت، افکار عمومی آن را به صورت قانونی برای رفتار می‌پذیرد. به طوری که در چنین مرحلهٔ تکامل فرهنگی، هیچ شغلی و دستاوردی مردانه نیست مگر با زورمندی - نیرو و نیرونگ - همراه باشد. هنگامی که در زندگی گروهی، یغماگری به مرور زمان به صورت رفتاری عادی

درآید، در روابط اقتصادی و اجتماعی، وظیفه عمده مرد سالم، کشتن و تارومار کردن رقیبان در میدان تنازع بقا می شود و کوششی برای مقاومت و نجات او به شمار می آید و می تواند از شدت تبعیت از نیروهای بیگانه ای بکاهد یا بر آن چیره شود که در محیط زندگی خود را سرکش و زورمند نشان داده اند. بر اساس چنین تمایز نظری دقیق و سختی که بین کار بهره کشی و زحمت کشی در بسیاری از قبیله های شکارورز وجود دارد، مرد حتی نباید شکاری را که کشته است خودش به خانه بیاورد، بلکه این وظیفه زن اوست که چنین کار کم ارزشی را انجام دهد.

چنان که پیش از این بیان شد، سنت تمایز بین بهره کشی و زحمت کشی با تمایز رشک انگیز بین مشاغل همراه است. شغل هایی که به عنوان بهره کشی شناخته می شوند، ارزشمند، افتخار آمیز، و بزرگوارانه هستند. آن دسته شغل هایی که عنصری از بهره کشی در خود ندارند، به ویژه آنها که نشانه ای از زبردستی و فرمانبرداری دارند، کارهایی بی ارزش، پست، و کوچک به شمار می آیند. مفهوم بزرگواری، ارزشمندی و افتخار که به یک شخص یا رفتار نسبت داده می شود، نخستین نتیجه مهم گسترش طبقات و امتیازهای طبقاتی است. بنابراین، ضروری است اندکی درباره پیامدها و معنای آن گفت و گو شود؛ چنان که در اینجا می خواهیم به شرح زمینه روان شناختی آن پردازیم.

بشر موجودی است که با ضرورت های گزینشی سروکار دارد. تلاش او با درک و آگاهی و به صورت فعالیتی مشخص و جهت دار، یعنی «غایت شناسانه» است. او موجودی است که در هر کنش خود، هدفی مشخص، عینی و غیرشخصی را دنبال می کند. ضرورت وجودی بشر، او را وامی دارد که به کار مؤثر گرایش داشته و به کوشش های بیهوده رغبتی نداشته باشد. او سودمندی و کارایی را امری شایسته و بیهودگی و تباه کردن و تنبلی را ناپسند می داند. این استعداد یا گرایش را می توان گزینه کارگرایی نام نهاد. در زندگی اجتماعی هرگاه لازم شود دو نفر را از لحاظ کارایی با یکدیگر مقایسه

کنند، در صورتی که این امر با مقایسه رشک‌انگیز دو شخص همراه باشد، غریزه کارایی وجود خود را آشکار می‌سازد. میزان نتیجه حاصل از این وضعیت بستگی به خلق و خوی مردم جامعه دارد. در هر جامعه‌ای که مقایسه رشک‌انگیز اشخاص همچون عادت رایج است، پیروزی عینی، با توجه به منافع اعتبارآوری که دارد، به صورت هدفی معین درمی‌آید. اعتبار، پدیده‌ای به دست آوردنی است و شخص می‌تواند با نشان دادن کارایی خود، اعتبار خویش را نشان دهد. نتیجه می‌گیریم که غریزه کارگرایی در یک فضای رقابت آشکار می‌شود.

در مراحل نخستین تکامل اجتماعی، زمانی که اجتماع مورد نظر هنوز آشتی‌جوی و شاید آرمنده است، و نظام مالکیت فردی چندان گسترشی نیافته است، کارایی فرد اساساً و به‌طور عمده با توجه به پیشبرد زندگی گروه ارزیابی می‌شود. چشم و هم‌چشمی و رقابت اقتصادی بین اعضای این گروه، فقط به صورت رقابت در کارایی تولیدی و صنعتی محقق می‌شود. در این شرایط، نه انگیزه رقابت نیرومند است، و نه زمینه گسترده‌ای برای رقابت وجود دارد.

هنگامی که اجتماع از مرحله توحش آشتی‌جوی به مرحله زندگی یغماگری بدل می‌شود، شرایط رقابت نیز عوض شده و فرصت و انگیزه رقابت، اهمیت و گسترش می‌یابد. فعالیت مردان روزبه‌روز بیشتر خصلت بهره‌کشی پیدا می‌کند، و مقایسه رشک‌انگیز یک شکارچی یا جنگاور با دیگری، بیش از پیش معمول و رایج می‌شود. شواهد محسوس زورمندی - کسب غنائم جنگی - در ذهن مردان به صورت نمود ضروری زندگی شکل می‌گیرد. غنیمت‌های جنگی و غارت که از طریق یورش و تاخت و تاز به دست می‌آید، نشانه‌ای از نیروی افتخارآمیز و برتر مرد محسوب می‌شود. تجاوز، عملی با اعتبار شناخته شده و کالای به یغما گرفته شده، موجه‌ترین گواه تجاوز موفقیت‌آمیز است. در این مرحله تکامل فرهنگی، جنگ و نزاع به عنوان راه معتبر ابراز وجود پذیرفته شده، و کالاها یا خدمات مفیدی که از طریق

زورمندی به دست می‌آید، نشانهٔ بارز یک نزاع پیروزمندانه است. بنابراین، کالایی که از راهی بجز روش یغماگری به چنگ آید، اگر در بهترین حالت هم باشد، برای مرد چندان ارزشمند نیست. انجام کارهای تولیدی یا اشتغال به خدمات شخصی دیگران، از این زاویه ارزیابی شده و کاری ناچیز و کم‌ارزش تلقی می‌شود. به این ترتیب تمایز رشک‌انگیزی بین بهره‌کشی و دارندگی از طریق چپاول و ربودن از یک سو، و کار صنعتی و تولیدی از سوی دیگر آشکار می‌شود. کار به دلیل خصلت حقارت‌آمیزش، فعالیتی کسالت‌آور و ناخوشایند شناخته می‌شود.

در بربریت ابتدایی، پیش از اینکه تصور سادهٔ «افتخار» [و سربلندی] از طریق انشعاب معنایی آن و سپس آمیخته‌شدن با اندیشه‌های موازی به ابهام و پیچیدگی کشیده شود، نمود این اندیشهٔ جز نشان‌دادن زور برتر چیز دیگری نیست. «افتخار‌آمیزی» یعنی «زورمندی»، و «ارزشمندی» یعنی «تفوق». یک عمل افتخار‌آمیز اگر معنایی بجز تجاوز موفقیت‌آمیز داشته باشد، کوچک و کم‌اهمیت خواهد بود، و هنگامی که تجاوز به صورت نزاع شخص با انسان‌ها یا جانوران باشد، فعالیتی افتخار‌آمیز است که اساساً و به‌ویژه همراه با نشان‌دادن زور بازو باشد. طبق رسوم دیرینه و متعارف، آنجا که دربارهٔ اثبات قدرت یک شخصیت یا «قدرت اراده» گفت‌وگو می‌شود، بحث به‌طور عمده بر محور زور بازو دور می‌زند. در بین قبایل بربر و حتی مردمی که فرهنگی پیشرفته‌تر دارند، القاب افتخار‌آمیز معمولاً انگ زورمندی به صورت مفهوم بسیار سادهٔ افتخار با خود همراه دارند. القاب و عناوینی که برای خطاب به بزرگان و هنگام کمک و شفاعت خواستن از شاهان و خدایان به کار می‌روند، معمولاً دربردارندهٔ نسبت خشونت، قاطعیت، و نیروی ویرانگر و پرتوان آنهاست. این امر در جامعهٔ متمدن امروز هم کمابیش مصداق دارد. نمادها و علامت‌هایی که در طرح‌های سنتی جانوران و پرندگان حمله‌ور به شکار آنها نشان داده می‌شود، این دیدگاه را تأیید می‌کند.

در اندیشهٔ عمومی بربریت که ارزش یا افتخار به این ترتیب سنجیده

می‌شود، از پای درآوردن هماوردهای نیرومند، خواه جانور باشد یا انسان، حد اعلای افتخارآمیزی است. این عمل کشتار به نشانه زورمندی شخص قاتل، معیاری جذاب از ارزشمندی برای ارزیابی هر عمل کشتار دیگر و ابزار و آلاتی می‌شود که به کار می‌روند و دستاوردهایی که به چنگ می‌آیند. اسلحه چیزی افتخارآور است، و به کاربرد آن حتی برای نجات جان کوچک‌ترین موجود، کاری افتخارآمیز است. در مقابل، اشتغال در صنعت، کاری حقیر است، و در درک عمومی، به کاربردن ابزار و انجام کار صنعتی، دون شأن مردان سالم است. کار، چیزی کسالت‌آور و ناخوشایند می‌شود.

تصور می‌رود در مراحل تکامل فرهنگی، انسان‌های نخستین، مرحله اجتماعی صلح‌آمیزی را پشت سر گذاشته و به مرحله‌ای رسیده‌اند که جنگ و ستیز، عملی متداول و از خصایص زندگی می‌شود. منظور این نیست که یک انتقال و دگرگونی ناگهانی روی داده و حالت صلح همیشگی همراه با روابط دوستانه، یکباره به نوعی زندگی اجتماعی تبدیل می‌شود که در آن جنگ برای نخستین بار روی داده است. همچنین منظور این نیست که با ظهور فرهنگ یغماگری، تمام فعالیت‌های آشتی‌جویانه از بین می‌روند. در واقع در مراحل اولیه تکامل اجتماعی نیز نوعی جنگ و ستیز مرسوم بوده است. در هم‌آوردی‌های جنسی، جنگ و نزاع رفتاری کمابیش عادی است. رسوم متداول گروه‌های نخستین و همچنین عادت میمون‌های انسان‌نما در این زمینه، که ناشی از طبیعت و غریزه انسان است، نیز شاهدی بر این ادعاست. بنابراین، ممکن است انتقاد شود که در مراحل نخستین تکامل فرهنگی، چنین مرحله آشتی‌جویانه‌ای وجود نداشته است. منظور این نیست که در روند تکامل فرهنگی، مرحله‌ای وجود داشته که پیش از آن از جنگ خبری نبوده است. همچنین مسئله این نیست که آیا جنگ‌ها به صورت اتفاقی روی می‌داده یا امری عادی و فراوان بوده است. بلکه منظور چگونگی ظهور خوی جنگاوری در دنیای ذهنی انسان است - که با مرسوم‌شدن این رویه،

واقعیت‌ها و رویدادها را از نظر جنگاوری، داوری می‌کنند. در روند تکامل فرهنگی، مرحله یغماگری هنگامی همگانی می‌شود که فکر یغماگری در اذهان عمومی، اندیشه‌ای معتبر و معمول شود؛ یعنی زمانی که جنگ، فکر مسلط در اندیشه‌های متداول زندگی شود و افکار عمومی متداول زمان، آدم‌ها و ابزار را با توجه به کارایی آنها در نزاع و نبرد ارزیابی کند.

بنابراین، تفاوت اساسی بین مرحله‌های فرهنگی آشتی طلبی و یغماگری، تفاوتی کیفی و معنوی است، نه یک تفاوت مکانیکی. تحول در نگرش‌های معنوی، پیامدی از تحول در شرایط مادی زندگی اجتماعی است که به تدریج و متناسب با رواج اندیشه یغماگری به وجود می‌آید. در فرهنگ یغماگری، اشتغال به کارهای صنعتی [زحمت‌دار] در سطح پایینی ارزیابی می‌شود. یغماگری نمی‌تواند به صورت رسم متداول زمان درآید مگر اینکه توسعه صنعتی به حدی از کارایی برسد که بخشی از اجتماع بتواند به عنوان جنگاوران ارزشمند، به موقعیتی بالاتر از آنها پی دست یابد که در حد زندگی بخور و نمیر قرار دارند. از این رو، انتقال از حالت آشتی جویی به یغماگری، به سطح رشد دانش فنی و ابزار مورد استفاده گروه بستگی دارد. فرهنگ یغماگری در دوران‌های نخستین نمی‌توانست به وجود آید مگر اینکه سلاح‌ها آنقدر پیشرفت می‌کردند که انسان را به حیوانی زورمند تبدیل کنند. توسعه ابزار و سلاح واقعیتی یکسان از دو دیدگاه متفاوت است.

زندگی گروه تا زمانی آشتی جویانه است که توسل به جنگ به صورت جنبه مسلط زندگی در اندیشه روزمره مردم جای نگرفته باشد. گاهی ممکن است گرایش به یغماگری در یک گروه در حد کمابیش کاملی رواج یابد، به طوری که روحیه یغماگری رویه زندگی و نظام رفتار اجتماعی را تحت تأثیر قرار دهد. به این ترتیب، مرحله فرهنگ یغماگری همراه با رشد استعدادها، عادت‌ها، و سنت‌های یغماگونه به تدریج تکامل می‌یابد؛ به طوری که آن دسته از ویژگی‌های «طبیعت بشری» و سنت‌ها و هنجارها روابطنی را ایجاد و حفظ کند که مناسب با شیوه زندگی یغماگرانه باشد تا یک زندگی صلح‌آمیز.

دلایل و شواهد اثبات فرضیه وجود یک مرحله آشتی جویانه در مرحله فرهنگ نخستین، بیشتر از طریق روان‌شناسی میسر است تا قوم‌شناسی، که فعلاً در اینجا نمی‌توان به آن پرداخت. این موضوع در یکی از فصل‌های بعدی کتاب و در بحث بقای ویژگی‌های دیرینه طبیعت بشری در فرهنگ نوین، مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

www.ketab.ir